

مفت خواران

مباحث استدلالی فقیه قرآنی

در

نقدی قرآنی بر مسائل اقتصادی

حضرت آية الله العظمى دكتور محمد صادقى تهرانى (دامت برکاته)

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۱	مفت خواری
۱۴	زمین خواری
۱۵	بررسی آیات درباره‌ی زمین خواری
۱۹	بررسی روایات درباره‌ی زمین خواری
۲۰	تحجیر (دیوار کشیدن)
۲۱	احیاء (زنده کردن)
۲۲	تعمیر (آباد کردن)
۲۵	ربا
۳۲	خمس و زکات
۳۹	مضاربه
۴۰	طلاق رجعی
۴۱	ارث زن از اموال غیرمنقول
۴۸	شبه‌ای از فعالیت‌های جامعه‌العلوم‌القرآن
۵۴	زندگی‌نامه‌ی مؤلف

مفت‌خواران از دیدگاه کتاب و سنت

ناشر: انتشارات شکرانه
چاپخانه: چاپ دانش
گرافیک: آیات سبز
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۰
شمارگان: ۳۰۰۰
قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال
نشانی: قم، بلوار امین، کوی ۲۱، پلاک ۷، جامعه‌العلوم‌القرآن، انتشارات شکرانه.
تلفن: ۰۲۵۱-۲۹۳۴۴۲۵
شابک: ۹۷۸۶۰۰۶۳۳۷۰۳۶

sadeghi@forghan.ir
www.forghan.ir

نشانی پست الکترونیک:
سایت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و به نستعين انه خير ناصر و معين و الصلاة و السلام
على اشرف الانبياء و المرسلين، حبيب آله العالمين ابي القاسم المصطفى محمد ﷺ
و آله الطاهرين و السلام علينا و على عباد الله الصالحين.

مقدمه

در طول تاريخ، انسان‌های گوناگونی پا به عرصه‌ی هستی نهاده‌اند.
انسان‌هایی با خواست‌ها و آرزوهای گوناگون. انسان‌هایی که تمام
تلاش خود را صرف رسيدن به اهداف خویش کردند. با تمام گوناگونی و
تفاوتی که اهداف بشر داشته است، لکن گمان آنان بر این بوده که
برحقند و ديگران بر باطل، آری گروهی به آن چه نزد خویش دارند
خشنود و راضی می‌باشند و آن چه را نزد ديگران می‌بينند بد می‌پندارند؛
چرا که مردم دشمن آنند که نمی‌دانند و نمی‌خواهند.
اما خدای متعال که هستی تمام انسان‌ها از آن اوست این‌گونه نیست؛

او پاکی و نیکی را دوست دارد و نیرنگ و زشتی را بد می‌شمارد؛ برای او فرقی نمی‌کند که این بدی و این نیکی در کدام دسته و گروه و حزب قرار دارد. این نفس بدی و نیکی است که برای او اهمیت سلب و ایجاب دارد. در این میان بسیاری از آدمیان با این که می‌دانند بدی و نیکی براساس خواست سلبی و ایجابی خدا کدام است، اما خواست خود را بر خواست خدا مقدم کرده و با آن که خدای متعال نحوه‌ی زندگی آنان را مشخص کرده است، ولی آنان خدا را به کلی فراموش کرده و بر مبنای امیال و شهوات خویش در زندگی حکم رانده‌اند.

داستان گروهی از این آدمیان، بسیار شنیدنی است. آن‌ها با این که امیال و هواهای نفسانی خود را مقدم داشته‌اند، ولی به گونه‌ای وانمود کرده‌اند که گویی خواست آنان همان خواست خداست. آنان به همین مقدار اکتفا نکرده‌اند، بلکه تمام سعی‌شان را به کار بسته‌اند تا به دیگران نیز بقبولانند که این همان چیزی است که خدا از آنان خواسته...

بدی و نیکی انواع و زمینه‌های گوناگونی دارد که هر موضوعی از آن بحث جداگانه‌ای می‌طلبد. یکی از زمینه‌های فساد و تباهی بحث چپاول اموال دیگران به طرق مختلف است که در زندگی بشر با روش‌های متفاوت و گاه پیچیده انجام می‌شود. چپاول‌گران اموال مردم در لباس‌های گوناگون و راه‌های متنوعی مانند قدرت، تزویر، حيله‌گری، شیادی و راه‌های مختلف وارد شده و ثروت‌هایی به دست می‌آورند که برای به دست آوردن آن‌ها هیچ‌گونه زحمتی نکشیده‌اند یا زحمت اندکشان شرعی و عرفی نبوده است. بر این اساس مقدمه‌ی فقر اجتماعی و ایجاد اختلاف ناموزون طبقاتی را فراهم می‌سازند.

چه بسا گروهی نیز با جعل و ایجاد انحراف در شریعت، به

ثروت‌اندوزی پرداخته‌اند و اسیر زور و زر و زیور و تزویر در دنیا گشته‌اند. این گروه که با این کار خود راه را برای دزدی‌های دیگران با توجیه‌های شرعی! باز کرده‌اند، و مطمئناً آغازگر بسیاری از فتنه‌ها هستند، و در عقاب همه‌ی کسانی که با نظرات واهی و دروغین اینان دست به جنایت و مفت‌خواری می‌زنند شریک می‌باشند.

در این دفتر تلاش ما بر آن است تا نیرنگ‌ها و فریب‌های این گروه حيله‌گر را به نیکی بنمایانیم تا شاید دست از اعمال پلید خویش بشویند و راه معرفت و توبه پیش گیرند؛ و دیگران نیز فریب اعمال زشتِ زیبا جلوه داده شده‌ی آنان را نخورند.

مفت خواری

مفت خواری چیست؟ چرا به وجود آمده است؟ چه کسی و یا چه کسانی آن را به وجود آورده‌اند؟ هدف آنان چه بوده است؟ آنان چگونه به خود اجازه داده‌اند که اموال مردم را بدون زحمت - یا زحمتی کم - به دست آورند؟ آیا آنان فرامین الهی را فراموش کرده‌اند؟ چگونه می‌توان این امر زشت را ریشه کن کرد؟

در این بخش از کتاب به این سؤالات پاسخ می‌گوییم تا مقدمه‌ای برای مباحث آینده باشد.

مفت خواری عبارت از گرفتن مال دیگران بدون انجام دادن عملی هم ارزش آن است، اعم از این که در مقابل آن کاری انجام دهد که هم ارزش آن مال نباشد و یا این که اساساً کاری در مقابل آن انجام ندهد. همچنین کاری که از لحاظ شرعی بی‌ارزش محسوب می‌شود مانند: قمار و شرط‌بندی و دزدی و رباخواری و کم‌فروشی و مانند این‌ها.

بدون شک مفت خواری همانند گناهان دیگر ریشه‌ای شیطانی در درون هر انسانی دارد! در درون هر انسانی دو نیرو در حال نبرد و مبارزه‌اند: نیروی خیر و نیروی شر. نیروی خیر برای اهداف بلند مدت

می‌جنگد، برای سعادت اخروی مبارزه می‌کند، ولی نیروی شر برای اهداف کوتاه مدتی مانند لذت تن و آسایش مادی می‌جنگد. بنابراین آینده‌ی انسان‌ها بسته به این است که در نهایت کدام یک از این دو نیرو بر دیگری چیره می‌گردد. پس مفت خواری نتیجه‌ی جنگ و نبرد این دو نیرو در درون آدمی است که متأسفانه در اکثر آدمیان این نبرد با برتری نیروی شر به پایان می‌رسد. انسان با کشش مادیات، نفس اماره، شیطان و دنیا در بند می‌شود و به اسارت آن‌ها در می‌آید. البته خلقت خدای متعال نقصی نداشته و هدایت او نیز کاستی ندارد، لکن خدای منان جهان را دار امتحان قرار داده و راه صحیح را نیز به همگان نشان داده و حجت خویش را به روشنی بیان و تمام کرده است چرا دنیای امروز و دیروز ما به چنین گرفتاری‌ها و معضلاتی مبتلاست بحث دیگری است که در کتاب‌های دیگر از آن صحبت کرده‌ایم. اما پروردگار جهان برای نجات از این گرفتاری‌ها راه گریز هم قرار داده است که عبارت از مبارزه‌ای سخت و طاقت‌فرسا با نفس اماره، شیطان و دنیاطلبی؛ و در نتیجه بازگشت به فطرت که هرگز تبدیلی در آن راه ندارد؛ گرچه شیطان می‌تواند با غبار گناهان آن را از حالت اولیه خارج سازد، ولی اصل فطرت هرگز از بین نمی‌رود و تبدیل پذیر نیست. «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». (روم/۳۰)

باید گفت مفت خواری بر حسب دین، عقل و هر فطرت سلیمی نكوهیده است و از نظر دین مبین اسلام در تمامی حالات و ابعادش حرام است و هرگز استثنایی در آن راه ندارد. به ویژه اگر آن را تحت عناوینی مانند «کلاه شرعی» حلال بشماریم و به این نحو شارع مقدس را (نعوذ بالله) کلاه گذار و حقه‌باز جلوه دهیم و حرام آلهی را حلال بنمایانیم.

برای آن که به بعضی از اموالی که از طریق مفت خواری حاصل شده‌اند اشاره کنیم می‌توانیم از مقوله‌هایی مانند: دزدی، قمار، کلاه برداری، شرط بندی، ربا و زمین خواری و کم فروشی یا گران فروشی نام ببریم که کلاً یا بعضاً بدون تلاش عادلانه و شرعی به دست آمده‌اند. اکنون قصد داریم به بررسی تک تک این موارد بپردازیم و مطالبی را به اختصار بیان کنیم:

۱- زمین خواری:

زمین خواری یکی از بزرگ‌ترین ظلم‌هایی است که در طول تاریخ به وسیله‌ی گروهی از مفت‌خواران بر بشریت رفته است. به جرأت می‌توان گفت زمین خواری مهم‌ترین عامل اختلاف طبقاتی، جمع شدن ظالمانه‌ی ثروت در یک طرف و فقر اکثریت مردم در طرف دیگر است. البته این نکته نیز شایان ذکر است که زمین خواری انواع گوناگونی دارد که همه‌ی آن‌ها بلااستثنا حرام است و عقوبت آلهی را در پی دارد. در این بخش پرسش‌های زیر را بر مبنای کتاب و سنت به تفصیل پاسخ خواهیم گفت:

اصولاً زمین از آن کیست؟ چه کسی حق تصرف در زمین را دارد؟ چه کسی اولویت برخورداری از زمین را دارد؟ آیا در صورتی که کسی زمینی را آباد سازد، ملکیت آن زمین هم از او خواهد بود یا خیر؟ آیا اگر کسی بعد از آبادانی زمین، آن را رها کرد و سبب ویرانه شدن و تخریب آن گردید، باز هم حق تصرف و یا حق اولویت در آن زمین را دارد؟

اساساً مال و یا هر چیز دیگری که نفع بردن از آن در اختیار انسان قرار می‌گیرد بر دو نوع است: ۱- مالی که تمام آن بر اثر تلاش و کوشش به دست آمده است. ۲- مالی که بخشی از آن به واسطه‌ی تلاش و کوشش

آدمی به دست آمده و بخش دیگر آن همگانی است.

به عنوان مثال: زمینی را در نظر می‌گیریم که بی‌حاصل و همگانی بوده است. شخصی آن را - به اندازه‌ی نیازش - با تلاش و کوشش خود آباد می‌سازد و یا در آن خانه‌ای می‌سازد. بر این اساس آن زمین در اختیار و اختصاص آن شخص قرار می‌گیرد، ولی آیا اصل زمین به ملکیت خصوصی او در می‌آید؟ با بررسی دقیق می‌بینیم که احیاگر و آبادکننده‌ی زمین، به‌طور قطع تنها صاحب و مالک کار و فعالیت خویش است و نتیجه‌ی کار و فعالیت خویش را هم دریافت خواهد کرد و آن چیزی نیست جز نمود و ثمره‌ی فعالیت سازنده‌ی ساختمانی، یا زارع که بر روی زمین آشکار و هویدا می‌گردد که همان محصول کشاورزی است و یا بنایی که در آن زمین با زحمت خویش ایجاد کرده است، ولی آیا خود زمین هم نتیجه‌ی فعالیت زارع و مانند‌ش بوده است؟ آیا زارع آن زمین را به وجود آورده است؟ آیا زارع در پیدایش و خلقت آن سهم بوده و یا این که خود آن را خلق کرده است؟ مسلماً پاسخ ما به همه‌ی این سؤالات منفی است. زمین نه نتیجه‌ی فعالیت زارع است و نه در ایجاد آن نقشی داشته است، بلکه نتیجه‌ی خلقت خدای متعال است و بس.

عقل‌عاری از خطا نیز حکم می‌کند که هر کس استحقاق ملکیت چیزی را دارد که برای آن تلاش کرده و نه مانند زمین در مثالی که گذشت، چرا که او برای ایجاد آن زمین هرگز تلاشی نکرده و اصولاً چنین امکانی هم برای او نبوده است. بنابراین او استحقاق ملکیت زمین را دارا نیست.

بررسی آیات درباره‌ی زمین خواری:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ. وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَىٰ. ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ». (نجم / ۳۹، ۴۰، ۴۱).

و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجه‌ی] کوشش او به زودی دیده خواهد شد، سپس هرچه تمام تروی را پاداش دهند.

از بررسی این آیه - که در کل مباحث اقتصادی، آیه‌ی مادر و مرجع است - به این نکته‌ی بارزش پی می‌بریم که انسان‌ها تنها استحقاق مالکیت آن چیزهایی را دارند که برای آن تلاش و کوشش کرده‌اند. این اصل حتی در شرایع گذشته نیز قانون مادر و عمومی بوده است. چنان که از آیات ۳۵، ۳۶، ۳۷ و ۳۸ همین سوره آشکار می‌گردد: «أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ بِرَىٰ. أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ. وَإِبْرَاهِيمَ وَالَّذِي وَفَّىٰ. إِلَّا تَزْرُؤًا وَازِرَةً وَزُرًّا أُخْرَىٰ. وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ». (نجم / ۳۹-۳۵)

آیا علم غیب نزد اوست پس [هم] او [آنرا] می‌بیند؟

یا بدانچه در صحیفه‌های موسی است خبر نیافته است؟

و [نیز در صحیفه‌های] ابراهیم که به خوبی [در انجام رسالتش] پیمان نشان داد؟

که هیچ بردارنده‌ی باری بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.

و این که برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

تنها همین آیات کافی است تا اثبات نماید که زمین خواری در تمامی ابعاد و حالاتش حرام و ممنوع است، و هرگز کسانی که زمین را آباد و احیاء می‌سازند مالک اصلی زمین نمی‌گردند، بلکه تنها مالک کار و مال و ثمره و محصولی هستند که برای آن زحمت کشیده‌اند. نکته‌ی بسیار مهمی که می‌خواهم بر روی آن تأکید کنم، اصل اهمیت کار در شرایع

آسمانی است، چرا که به عنصر کار و تلاش در شرایع ابراهیمی - مخصوصاً شریعت محمدی ﷺ - بسیار اهمیت داده شده است:

۱ - «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَّاقِيهِ». (انشقاق/۶).

هان ای انسان! همانا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی. پس او را ملاقات کننده‌ای.

۲ - «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (بقره/۱۸۸). و اموالتان را در میان

خودتان به مفت و ناروا مخورید.

۳ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ» (نساء/۲۹).

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموالتان را در میان خودتان به مفت و ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی با رضایت یکدیگر [انجام گرفته] باشد.

پیامی که این آیات برای ما دارند این است که هرگز نمی‌توان اموال را به مفت و ناروا به چنگ آورد، مگر آن که انتقال و داد و ستدی از روی رضایت و تجارت عادلانه صورت پذیرد. حتی رضایت طرفین کافی نیست، بلکه باید عدالت نیز رعایت شود. خدای متعال هرگز از بندگانش مفت‌خواری نخواست است، بلکه از آنان کار و تلاش می‌خواهد و آنان را در حال انجام کار و تلاش دوست می‌دارد و می‌پسندد، نه در حال تبلی و سستی و بی‌حوصلگی.

۴ - «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره/۲۹). اوست خدایی که

آنچه را در زمین است برای [همه‌ی] شما آفرید.

۵ - «وَ الْأَرْضِ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ» (رحمن/۱۰). و زمین را برای [بهره‌برداری]

همه‌ی آدمیان نهاد.

بر مبنای این دو آیه و مانند این دو، زمین و آنچه در زمین است در اختصاص یک گروه خاص از مردم قرار ندارد، بلکه بخششی الهی برای کل مردم است. بنابراین آیات هرگز زمین به گروه خاصی اختصاص ندارد. همچنین آباد کردن زمین که تنها ثمره و نتیجه‌ی کار از آن آبادکننده است و نه خود زمین.

۶ - «هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود/۶۱).

او کسی است که شما را از زمین پدید آورده و همی خواست که در آن به آبادانی بپردازید.

آبادانی که خدای متعال در جهان پدید آورده، استعمار فاضلانهای مطلق است؛ یعنی در مقابل فعل خود مزدی نمی‌خواهد و خود نیز از آن سود و استفاده‌ای نمی‌برد و کل منافع آن را به مستعمران و استعمارشوندگان عطا می‌کند، سپس استعمار فاضلانهای نسبی و یا استعمار عادلانه که برای مردمان زیاده از مزدشان، و یا به‌مقدار کار و مزدشان می‌باشد، بدین صورت که اگر مزد بیشتر از کار بدهند، فاضلانهای نسبی، و اگر کار و مزد برابر بود عادلانه است، آن‌گاه استعمار ظالمانه که در مقابل تلاش دیگران برای آبادانی یا اجر و مزد کم می‌دهند که ظالمانه‌ی نسبی است، و یا هیچ اجر و مزدی نمی‌دهند که ظالمانه‌ی مطلق و بیگاری است.

طبق این آیه خدای متعال در مقابل استقرار انسان در زمین عمران و آبادانی آن را خواسته است. پس آدمیان وظیفه دارند که - در حد توان و امکانشان - به کوشش و تلاش و کار و زحمت مشغول شوند و مفت‌خواری نکنند، چرا که عقل و شرع آن را نهی می‌کنند و فطرت سلیم آن را خوش نمی‌دارد.

۷- «و آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَخْيُنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَيَنْهَ يَأْكُلُونَ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلْتَهُمْ أُيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ» (یس/۳۵ و ۳۳).

و زمین مرده، برهانی برای ایشان است که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند و در آن [زمین] باغ‌هایی از درخت خرما و انگور قرار دادیم و چشمه‌ها در آن روان کردیم تا از میوه و کارکرد دست‌های خودشان بخورند، آیا باز هم سپاس نمی‌گذارند.

بنابراین آیه در زمین مرده که آباد شده است، تنها امکان استفاده از ثمره‌ی آن وجود دارد و نه ملکیت آن زمین و نه خرید و فروش آن: «لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلْتَهُمْ أُيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»^(۱).

۸- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً» (بقره/۱۶۸). هان ای مردمان! از آن چه در زمین است، حلال و پاک را بخورید.

چنان که واضح است زمین خواری نه حلال است و نه پاک، چرا که نتیجه‌ی ثمره و تلاش اشخاص نیست، بلکه تصاحب و خرید و فروش آن ظلم آشکاری به تمام معنای کلمه است، و در تمامی ابعاد و حالاتش حرام است، و باعث ثروت‌اندوزی با مالی می‌شود که برای آن زحمت نکشیده‌اند و دیگران را محروم کرده‌اند.

۹- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» (بقره/۲۶۷).

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید و از آن چه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید و در پی ناپاک آن نروید که انفاق کنید در حالی که آن را [اگر به خودتان می‌دادند]

(۱) «ما» در «ما عملته ایدیهیم» معنای دیگرش سلبی است که این ثمرات در حقیقت کارکرد خودشان نیست. گرایجایی هم از خودشان است که مقدماتش را فراهم ساخته‌اند.

جز با چشم‌پوشی [و بی‌میلی] نسبت به آن نمی‌گرفتید.

در پایان بررسی آیات، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که اصل برداشت از روی دست‌رنج در بعضی موارد به وسیله‌ی خدای متعال تخصیص خورده است، مانند آیه‌ی ۲۶۷ سوره‌ی بقره که ذکر آن در سطور قبل گذشت.

می‌توان از دیگر موارد، به قوانین ارث و وصیت اشاره کرد. البته در بحث انفاق هم باید رعایت شرایطی که در آن معتبر است بشود که در غیر این صورت نمی‌توان نام انفاق بر آن نهاد. مثلاً از شرایط انفاق رعایت مصلحت اجتماعی است، هم‌چنین فقر و ناتوانی شخصی که مورد انفاق قرار می‌گیرد و هكذا. روی این اصل استحقاق سه‌گونه است: ۱- در نتیجه‌ی کاری حلال که استحقاق مزد آن را دارد، ۲- در نتیجه‌ی کار علمی و تبلیغاتی اسلامی که مجالی چندان برای به‌دست آوردن ضرورت‌های مالی زندگی نماید، که در این صورت از سهم امام باید جبران شود، ۳- مستمند و عاجز بودن شخص از کاری حلال که حاجات ضروری او را برطرف کند.

بررسی روایات:

در روایات و احادیث قطعیه بحث احیاء زمین و آبادانی آن کاملاً مورد بررسی قرار گرفته است. در احادیث از معیارهایی مانند: ۱- تحجیر؛ دیوارکشیدن در زمین. ۲- احیاء و زنده کردن زمین. ۳- تعمیر و آبادانی، سخن رفته است. هر یک از این معیارها را ملاک اولویت و حق تصرف دانسته است. البته با فرقی که در شدت و ضعف اولویت در میان آن‌ها مطرح است؛ چرا که تحجیر، حق تصرفی ضعیف را ثابت می‌کند،

احیاء اولویتی قوی تر از تحجیر و در آخر تعمیر و آبادانی زمین است که بیشترین اولویت را داراست. اکنون به بررسی این سه دسته روایت می پردازیم و قصد داریم اثبات کنیم که با اعمالی مانند دیوار کشیدن و زنده کردن و آبادانی زمین، تنها حق اولویت و تصرف برای اشخاص ثابت خواهد شد و نه ملکیت زمین.

تحجیر [دیوار کشیدن]

در خبر سمرة بن جندب از پیامبر ﷺ نقل شده است که: «مَنْ أَحَاطَ حَائِطًا عَلَيَّ أَرْضٍ فَهِيَ لَهُ».^(۱) هر کس دیواری بر روی زمینی بکشد، پس آن زمین از آن اوست.

این دیوار کشیدن در واقع مقدمه‌ای برای آباد کردن آن زمین‌هایی است که قرار است در آن‌ها باغ یا ساختمان ایجاد شود. بنابراین مزرعه و مانند آن مقدمه‌ای چون دیوار کشیدن نیاز ندارند. به این ترتیب مراحل سه گانه به مراحل دوگانه تقلیل می‌یابند، یعنی دیوار کشیدن معنای خود را در مورد آن‌ها از دست می‌دهد.

در حدیث فوق دیدیم که پیامبر ﷺ اثبات حق اولویت کردند برای کسانی که دور زمینی دیوار کشیده‌اند. گرچه در این حدیث از عبارت «فهی له» استفاده شده که دال بر مالکیت است، اما طبق دلایل و شواهد فراوان قرآنی و غیر آن، منظور ایشان از «فهی له» اثبات حق تصرف و حق اولویت است، همان طور که بحث آن در قسمت آیات گذشت که انسان‌ها تنها مالک آن چیزی هستند که برای آن تلاش کرده‌اند، هم چنین به عنوان مؤید می‌توان سخن شیخ طوسی رحمته الله علیه را در المبسوط ذکر کرد که

(۱) مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۱۱ و عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۴۸۰.

می‌نویسد: اگر کسی زمینی را دیوار کشی کرد و فروخت به اجماع علمای شیعه این فروختن باطل است و اگر پس از دیوار کشیدن، زنده کردن زمین را به تأخیر بیندازد یا او را مجبور به زنده کردن زمین می‌کنند و یا این که او را مجبور به بازپس دادن زمین می‌نمایند.

احیاء [زنده کردن]

در دو حدیث از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که: «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ وَ لَيْسَ لِعِرْقٍ ظَالِمٍ حَقٌّ»^(۱) هر کس زمین مرده‌ای را زنده کند، پس بهره‌برداری از آن زمین از آن اوست و هیچ ستمگری در آن حقی ندارد. و هم چنین «مَنْ أَحْيَا مَيْتَةً فَلَهُ أَجْرٌ فِيهَا وَ مَا أَكَلَتِ الدَّوَابُّ مِنْهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ لَهُ»^(۲) هر کس زمین مرده‌ای را زنده کند، بهره‌برداری از آن زمین در اختصاص اوست و آن چه حیوانات از آن بخورند برای او صدقه محسوب می‌گردد.

تنها فرقی که میان عبارت «فهی له» در این دو حدیث با عبارت «فهی له» در حدیث تحجیر وجود دارد، در شدت و ضعف حق تصرف و حق اولویت است، چرا که حق اولویت در مرحله‌ی احیاء بیشتر است.

در روایتی دیگر عبدالرحمن بن ابی عبدالله از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: «مَنْ أَحْيَاءَ مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»^(۳) هر که زمین مرده‌ای را زنده کند، آن زمین برای اوست.

زنده کردن زمین در واقع مقدمه‌ای برای آبادانی آن است که بر حسب

(۱) مستدرک، ج ۱۷، ص ۱۱۱. (۲) مستدرک، ج ۱۷، ص ۱۱۱. (۳) کافی، ج ۵، ص ۲۷۹. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۱۲. تهذیب، ج ۷، ص ۱۵۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۱۱. استبصار، ج ۳، ص ۱۰۸. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۴۴. این خبر به صحیحی فضلاء معروف است.

استعداد زمین، زنده کردن آن نیز متفاوت می‌گردد. به عنوان مثال: زنده کردن زمین برای چراگاه نیازی به هموارکردن پستی و بلندی ندارد و تنها نیازمند به تأمین آب است. چنان که وضعیت زمین دیم به گونه‌ای دیگر است. ولی زمین زراعتی و یا باغ در بسیاری از موارد نیاز به هموار کردن پستی و بلندی و از بین بردن سنگلاخ‌ها و حفر چاه و قنات دارد. احیاء زمین برای ساختمان نیز مقدمات خاص خود را دارد.

تعمیر [آبادانی]

در بعضی اخبار زنده کردن و آبادانی به صورت اختیاری و انتخابی مطرح شده‌اند. در روایتی صحیح از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: «ایما قوم احيوا شيئاً من الارض أو عمّروها فهم أحق بها»^(۱) هر گروهی که چیزی از زمین را زنده و یا آباد کنند پس آن‌ها به این زمین سزاوارترند. البته در مورد زمین دیم باید گفت که زنده کردن همان آباد کردن است گرچه این دو مقوله در اکثر موارد اختلافی است، طبعاً اولویتی هم که به دنبال دارند متفاوت است.

عبارت «هم أحق بها» در ضمن اثبات حق اولویت، حقی را هم برای دیگران ثابت می‌نماید، چرا که «أحق بها» در اصطلاح نحوی افعال التفضیل است و در زمینه‌ای استعمال می‌شود که حق دیگری هم در کار باشد که در این مورد هم حق همگانی منظور است. بنابراین اگر زنده کردن و یا آباد کردن مقدمه‌ی ملکیت بود، صحیح نبود که امام از واژه‌ی «أحق بها» استفاده نماید. چراکه در زمینی که ملکیتش از آن شخص خاصی است، دیگر معنا ندارد که در آن سزاوارتر باشد، بلکه تنها اوست

(۱) تهذیب/۷/۱۴۹، وسائل/۲۵/۴۱۱.

که سزاوار است.

محمد بن مسلم در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که: «ایما قوم احيوا شيئاً من الارض أو عمّروها فهم أحق بها و هي لهم»^(۱) هر گروهی که چیزی از زمین را زنده و یا آباد کردند سزاوارترند به آن زمین و بهره‌ی این زمین برای آن‌هاست.

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب المبسوط می‌نویسد: «عین زمین به واسطه‌ی زنده کردن به ملک کسی در نمی‌آید و تنها حق تصرف دارد به شرط آن که سهمی هم از بهره‌ی زمین به امام مسلمین سپردازد». پس معلوم می‌گردد که زنده کردن باید مقدمه‌ی آبادانی شود، چراکه دادن سهم امام مسلمین پس از ثمره دادن و آبادانی است.

در نهایت، در صحیح‌هی ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که «و وجدنا في كتاب علي عليه السلام (۲) أن الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين، أنا و أهل بيتي الذين أورثنا الارض و نحن المستقون و الارض كلها لنا فن احيا أرضاً من المسلمين فليعمرها و ليؤدّ خراجها الى الامام من أهل بيتي و له ما أكل منها فإن تركها أو أخرجها فأخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها و أحيائها فهو أحق بها من الذی تركها فليؤدّ خراجها الى الامام من أهل بيتي و له ما أكل حتى يظهر القائم من أهل بيتي بالسيف فيحويها و يمنعها و يخرجهم منها كما حواها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و منعها الا ما كان في ایدی شيعتنا فإنه يقاطعهم علی ما فی ایدیهم و یترک الارض فی ایدیهم»^(۳).

در کتاب علی علیه السلام یافتیم که زمین مال خداست و آن را برای

(۱) کافی/۵/۲۷۹، تهذیب/۷/۱۵۲، استبصار/۳/۱۰۷، وسائل/۲۵/۴۱۲.

(۲) منظور کتاب جامعه است.

(۳) کافی/۵/۲۷۹، وسائل الشیعة/۲۵/۴۱۴، تهذیب/۷/۱۵۲، مستدرک/۱۷/۱۱۲، استبصار/۳/۱۰۸، بحارالانوار/۵۲/۳۹۰ و ۱۷/۵۸، تفسیر عیاشی/۲/۲۵.

بندگان، هر که بخواهد به ارث می‌گذارد و آخرین زندگی و دولت شایسته از آن پرهیزکاران است. من و اهل بیتم وارثان زمینیم، ما همان پرهیزکارانیم، همه‌ی زمین از آن ماست، هر که از مسلمانان زمینی را زنده کند، باید آبادش کند و مالیات آن را به امامی از اهل بیت من بپردازد، در نتیجه برای اوست آن چه از این زمین بخورد و اگر زمین را خراب، ویران یا رها کند سپس مردی از مسلمین آن را زنده و یا آباد سازد، سزاوارتر است به آن زمین از کسی که آن را رها کرده است. این مرد مسلمان نیز باید مالیات زمین را به امامی از خاندان من بپردازد. در نتیجه برای اوست آن چه که از این زمین بخورد تا این که قائم از خاندان من با شمشیر آشکار شود و همه‌ی زمین‌ها را بازپس ستاند و تصرف‌کنندگان را اخراج نماید، چنان که پیامبر ﷺ کرد، مگر آن چه در دست شیعیان ماست که با آن‌ها قرارداد می‌بندد و زمین را به آن‌ها می‌سپارد».

موارد فراوانی را می‌توان از این حدیث مورد استفاده قرار داد از جمله این که مالکیت حقیقی زمین از آن خداست و مالکیت اعتباری زمین، از آن معصومین علیهم‌السلام است. بنابراین همان‌گونه که مالکیت حقیقی قابل انتقال نیست، مالکیت اعتباری^(۱) زمین هم قابل انتقال نیست.

هم‌چنین در ادامه، صحبت از مالیاتی شده است که باید به امام اهل بیت در هر زمان پرداخته شود که در صورت مالکیت زمین این مالیات بی‌مورد خواهد بود و تنها در صورتی معنادار است که زنده و یا آبادکننده‌ی زمین، مالک زمین نگردد، از طرف دیگر سخن از این رفته که در صورت ترک زمین و خرابی و ویرانی آن حتی حق اولویت هم از بین

(۱) منظور از مالکیت اعتباری نظارت و سرپرستی در تصرف و تقسیم زمین است، نه این که امام علیهم‌السلام خود سهم بیشتری از دیگران ببرد.

می‌رود و مسلمانان دیگر حق تصرف دارند که این صورت هم در فرض مالکیت بی‌مورد خواهد بود، چرا که رهاکردن زمین ملکی موجب انتقال حق مالکیت نخواهد بود. در مورد شیعیان هم امام زمان (عج) با آن‌ها قرارداد می‌بندند که در فرض مالکیت آن‌ها، قرارداد معنا ندارد.

و کلاً تنها فروش آن چه دست آورده مورد نیاز معمولی برای شماست نه اصل زمین یا بیش از نیازتان که همچنان از آن دیگران است.

این جاست که کاخ زمین خواران به کلی ویران می‌گردد و زر و زور و تزویر که وسیله‌ی چپاول زمین‌هاست، عقیم می‌ماند. دولت اسلامی موظف است نظارت کامل بر زمین‌های بایر و یا رها شده داشته باشد که هر کس به تناسب نیازش زمین را زنده و آباد سازد، هم‌چنین نسبت به زمین‌هایی که در زمان ظلم و جور اشرار با زور و زر آباد شده است به صورت عادلانه واکنش نشان دهد، چرا که گذشت زمان حقوق را پایمال نمی‌سازد.

۲- ربا

ربا در لغت به معنای تورم و زیاده‌گیری از اصل مال (رأس المال) است که دین مبین اسلام آن را در تمام ابعاد و حالاتش حرام کرده است و هرگز استثنایی هم ندارد که هرگونه مفت‌خواری و زیاده‌ی از حق مشمول «ربا» است، مانند کم‌فروشی، زیاده از بهای عادلانه گرفتن از مشتری، کمی و یا زیادتی مزد عادلانه‌ی کاری ارزش‌شمند، که صد در صدش مال دزدی و ربای معمولی است، و در صدش سایر مفت‌خواری‌ها و اجحاف‌های مالی است که مخلوطی از حق و ناحق است. و ربای معمولی که صد در صد مفت‌خوری است تا آن جا است که به شخص

رباخوار از جانب خدای متعال و رسولش اعلان جنگ شده است: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الرِّبوا إن کنتم مؤمنین. فإن لم تفعلوا فادنوا بحزب من الله و رسوله و إن تبتم فلکم رؤوس أموالکم لا تظلمون و لا تظلمون» (بقره/ ۲۷۹-۲۷۸) هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید آنچه را از ربا باقی مانده است را واگذارید و اگر [چنین] نکردید، پس اعلام به جنگی از طرف خدا و فرستاده‌ی او کنید.

رباخواری علاوه بر این که از جانب خدای متعال تحریم شده است که: «أحلَّ اللهُ البیعَ و حرَّم الرِّبوا» (بقره/ ۲۷۵) خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است. - آثار منفی اقتصادی فراوانی نیز در پی خود دارد. رکود اقتصادی، تورم ثروت در یک نقطه، و ایجاد اختلاف طبقاتی را می‌توان از آثار زیانبار ربا دانست. جالب این است که عده‌ای گمان کرده‌اند می‌توان با کلاه شرعی! از چنگ حرمت ربا گریخت. آنان پنداشته‌اند که این آثار منفی فردی و اجتماعی تنها بر لفظ ربا مترتب است، غافل از این که کلک شرعی! هرگز ماهیت خارجی ربا را عوض نمی‌کند.

به عنوان مثال گروهی بسیار از فقیهان ملاک معاوضه‌ی دو یا چند شیء را با هم، وزن یا پیمانانه قرار داده‌اند، یعنی در تبادل اجناس با هم، وزن جنس و پیمانانه‌ی آن باید رعایت شود. به عنوان مثال می‌گویند ده کیلوگرم ظرف آهنی یا مسی ساخته شده و نو را تنها باید با ده کیلوگرم از همان جنس دست‌دوم و کهنه معاوضه نمود و گرفتن یا دادن هرگونه وجهی برای تفاوت قیمت این‌ها ربا و حرام است! و به عکس در غیر جنس وزنی یا پیمانانه‌ای یا مثلاً ده عدد تخم مرغ تنها با ده عدد تخم مرغ قابل تعویض است و وزن در این‌جا ملاک نیست، حال اگر ده تخم مرغ

یک طرف سنگین‌تر هم باشد، باز ملاک تعداد است نه وزن! و آیا خود این فقیهان حاضرند ظروف نو و قیمتی منازل خود را با همان مقدار وزن از ظروف کهنه و مستعمل بدون تفاوت قیمت معاوضه کنند؟ آیا چنین فتوایی تاکنون در جامعه عمل شده است؟ کدام عاقلی حاضر به معاوضه‌ی ده کیلو ظرف آلومینیومی یا مسی نو و سالم با همان مقدار فلز هم جنس ولی کهنه بدون تفاوت قیمت می‌باشد؟ بلکه صحیح این است که در مبادله‌ی دو جنس، ارزش واقعی دو طرف معامله یا معاوضه ملاک قرار گیرد نه این که عدد یا وزن یا پیمانانه ملاک باشد.

و مفتضح‌تر و ناهموارترش مبادله یک کیلوگرم روغن حیوانی است یا یک کیلو و چند گرم دوغ که گیرنده‌ی دوغ را رباخوار و کلاه‌گزار ولی گیرنده روغن را زیانکار دانسته‌اند، با آن‌که ارزش روغن صدها برابر ارزش دوغ است!!! و همین نابسامانی و ناهنجاری - یا کم و زیادش - در تمامی معاملات ناهمسان وجود دارد.

این ملاک را می‌توان به بسیاری از موارد دیگر هم سرایت داد. به عنوان مثال زنی که مثلاً در پنجاه سال قبل به ازدواج مردی به مهریه‌ی ده‌هزار تومان در آمده است، دور از عقل است که امروز هم همان ده‌هزار تومان را مطالبه کند، بلکه این ارزش مهریه است که مورد محاسبه قرار می‌گیرد نه مقدار و عدد آن. همین‌طور اگر کسی مثلاً ۵۰ سال قبل مبلغ پنج‌هزار تومان به کسی قرض داده و از او طلب‌کار است، معنا ندارد که الان هم همان پنج‌هزار تومان را مطالبه کند بلکه ارزش پنج‌هزار تومان در پنجاه سال قبل باید محاسبه شده و پرداخت شود.

در لبنان که بودیم بر اثر جنگی خانمان‌سوز دلار آمریکایی به دو بیست و سی برابر لیره‌ی لبنانی رسید و یک دلار معادل هفتصد لیره‌ی

لبنانی ارزش پیدا کرد و مبادله می‌شد. بر این اساس مخارج زندگی به طور سرسام‌آوری افزایش یافت. در آن‌جا از من سؤال می‌شد که اگر اجاره‌خانه‌ای در گذشته ۵۰۰ لیره بوده است آیا اکنون اجاره خانه به همان مبلغ گذشته است و یا این که به خاطر افزایش قیمت دلار، آن هم افزایش یافته است؟^(۱) دیگری می‌گفت من در برابر جنسی که قبلاً فروخته‌ام اکنون همان مبلغ گذشته را طلبکارم؟ یا این که ارزش آن به قیمت روز و هفتصد برابر شده است؟

در پاسخ می‌گفتم: چگونه می‌توان باور کرد که آن صاحب‌خانه بایستی سالانه صدها برابر اجاره‌بها مالیات و هزینه‌ی تعمیر و... بدهد ولی همان مبلغ ناچیز ۵۰۰ لیره را دریافت کند و یا آن طلبکار مبلغ اندک گذشته را طلب داشته باشد. این با هر عقل سلیمی در تضاد است. در این جا باید گفت ملاک ارزش مال در هر زمانی است که در زمان دیگر نسبت به آن ارزش محاسبه می‌گردد. حتی خود اسکناس از خود ارزشی ندارد و با ملاک‌های دیگری باید ارزش‌گذاری شود.

با این توضیحات باید گفت ربا بر اساس زیاده‌گیری از اصل مال و ارزش حقیقی مورد معامله محاسبه می‌گردد و هرگز تخصیص‌پذیر نیست. تمامی اقسام ربا چه میان پدر و پسر، چه میان زن و شوهر، مسلمان و کافر و مانند این‌ها همگی حرام است.^(۲)

کسانی هم که گمان کرده‌اند با حیله‌های به ظاهر شرعی می‌توانند حرمت عمل خود را در ربا از بین ببرند سخت در اشتباهند؛ چرا که آثار منفی ربا با لفاظی تغییرپذیر نیست. آیا معامله‌ی یکصد هزار تومان به

همراه یک قوطی کبریت با یکصد و پنجاه هزار تومان به مدتی معین، ماهیت ربا را تغییر می‌دهد؟ آیا یک عدد کبریت پنجاه هزار تومان ارزش دارد که صد هزار تومان را صد و پنجاه هزار تومان محاسبه می‌کنید؟ آیا این کلاه شرعی! آثار زیان‌بار مترتب بر آن از بین خواهد برد؟^(۱) هرگز! بسیار سفیهانه است اگر خدا و دینش را کلاه‌گذار و حقه‌باز جلوه دهیم. وای بر آنان که چنین دین خدا را به استهزاء گرفته‌اند.

این مطلب دقیقاً مانند حیله‌ای است که یهودیان اندیشیدند و قرآن کریم آن را در آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره‌ی اعراف یادآور شده است. یهودیان که از کار در روز شنبه منع شده بودند، در حسرت این بودند که چرا ماهی‌ها تنها در روز شنبه به کانال‌های آب آن‌ها وارد می‌شوند، گویی ماهی‌ها هم به خودداری آن‌ها از صید در روز شنبه پی برده بودند. بر این اساس این یهودیان حیله‌ای اندیشیدند که روز شنبه راه بازگشت ماهی‌ها را سد کنند و روز یکشنبه آن‌ها را صید کنند. البته خدای سبحان نیت و شیطنت آن‌ها را می‌دانست و آن‌ها را به بوزینگانی دور از رحمت خود تبدیل کرد. «کونوا قِرْدَةً خَاسِئِينَ» (اعراف/۱۶۶). به بوزینه‌هایی رانده شده - و ملعون - باشید تا درس عبرتی برای آیندگان باشد.

آیا کلاه شرعی! و حقه‌بازی برای یهودیان حرام و بوزینه‌وار بوده، ولی برای مسلمانان حلال و انسان‌وار است!!

در دین اسلام گرفتن یا دادن پول اضافی بابت معامله‌ای تنها در صورت شراکت عادلانه صحیح است. به عنوان نمونه اگر کسی بخواهد

(۱) امام خمینی علیه السلام در کتاب تحریر الوسیله مرقوم داشته‌اند: «ذکرُوا لِلتَّخْلِصِ مِنَ الرِّبَا وَجَوْهًا مَذْكُورَةً فِي الْكِتَابِ وَ قَدْ جَدَّدْتُ النَّظْرَ فِي الْمَسْأَلَةِ فَوَجَدْتُ أَنَّ التَّخْلِصَ مِنَ الرِّبَا غَيْرُ جَائِزٍ بُوْجِهٍ مِنَ الْوَجْهِ وَ الْجَائِزُ هُوَ التَّخْلِصُ مِنَ الْمَمَالَةِ مَعَ التَّفَاضُلِ... وَ لَيْسَ هَذَا تَخْلِصًا مِنَ الرِّبَا حَقِيقَةً، وَ أَمَا التَّخْلِصُ مِنْهُ فَغَيْرُ جَائِزٍ بُوْجِهٍ مِنَ الْوَجْهِ الْحَقِيقِ.» تحریر الوسیله ۲/۴۲۶.

(۱) طبق محاسبه این مبلغ در حدود ۱۱۵۰۰۰ لیره‌ی لبنانی است.
(۲) اشاره به استثنائاتی که گروه زیادی از فقیهان قائلند.

وسیله‌ی نقلیه‌ای مثل سواری خریداری کند و مثلاً مبلغ یک میلیون تومان آن را می‌خواهد به صورت قرض یا قسط بپردازد، تنها در صورتی که بخواهد با آن وسیله کار کند و درآمدی داشته باشد، می‌تواند بابت آن یک میلیون تومان ماهیانه به صورت شراکت وجه اضافه‌ای بپردازد؛ اما اگر وسیله را صرفاً برای کارهای شخصی خریداری کرده و حقیقتاً نمی‌خواهد با آن ماشین کار اقتصادی و درآمدی داشته باشد، نمی‌تواند بابت آن مبلغ مثلاً ماهی سی هزار تومان بپردازد.

هم‌چنین بابت تورم اجتناب‌ناپذیر که سالیانه از طرف دولت تعیین می‌گردد می‌توان سال بعد برای قرض داده شده مبلغ اضافه‌ای به اندازه‌ی تورم گرفت که بحث آن در ملاک ارزش واقعی اجناس در معاملات گذشت. بنابراین تنها و تنها در صورتی که با مبلغ رد و بدل شده کار اقتصادی و درآمدی حاصل گردد، از جهت شراکت در کارکرد آن مبلغ و یا بابت افزایش ارزش حقیقی پول یا جنس معامله شده می‌توان پول اضافه‌ای گرفت و الاً صرف قرض دادن نمی‌توان پول اضافه‌ای معین نمود که قطعاً ربا و زیاده‌طلبی است.

در پایان بحث ربا مناسب است به بعضی آیات ربا نیز اشاره شود:

۱- «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ»

(بقره/۲۷۵).

پس هرکس اندرزی از جانب پروردگارش به او رسید و [از رباخواری] بازایستاد، آنچه گذشته از آن اوست و کارش به خدا واگذار می‌گردد.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ».

(بقره/۲۷۸).

ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید آن چه از ربا باقی مانده است را واگذارید.

بنابراین دو آیه هرکس حکم خدا در مورد ربا به او رسید باید دست از رباخواری بردارد و آن چه را از ربا خواری برای او حاصل شده است در صورت موجود بودن خودش یا پولش به صاحبانش برگرداند، ولی در آن چه خرج شده و یا از بین رفته، بر او تکلیفی نیست به شرط آن که توبه کرده باشد:

۳- «وَإِنْ تُبْتِغُ فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ» (بقره/۲۷۹).

و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.

بنابراین آیه هرکس از گناه رباخواری توبه کند تنها سرمایه‌ی اصلی از آن اوست و آن چه را که از ربا به چنگ آورده است باید به صاحبانش بازگرداند، البته در صورتی که آن اموال باقی مانده باشد.

۴- «وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ» (النساء/۱۶۱). و دریافتشان ربا را با

آن که از آن نهی شده‌اند که این خود تهدیدی نسبت به یهودیان رباخوار است.

۵- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ

تَقْلِحُونَ» (آل عمران/۱۳۰).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را [با سود] چندین برابر مخورید و از خدا پروا دارید باشد که رستگار شوید» و اینجا حرمتی نسبت به مال ربوی مضاعف مورد نهیبی شدیدتر قرار گرفته که گروهی از اموال ربوی هم ربا می‌گرفته‌اند.

۶- «وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» (بقره/۲۷۵) و خدا داد و ستد را حلال

و ربا را حرام کرد.

آیات فوق همگی دلالت بر حرمت ربا و زیاده‌گیری دارند. و رباخواری - معمولی - را از بدترین مفت‌خوری‌ها - حتی از دزدی - دانسته است، به ویژه اگر با کلاه شرعی! باشد.

۳- خمس و زکات

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ...﴾ (انفال/۴۱) و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفته‌اید، یک پنجم آن برای خداست و برای رسول و برای نزدیکان [او] و برای تمامی یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، اگر به خدا ایمان آورده‌اید....

﴿وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (بقره/۱۱۰)

و نماز را بپا دارید و زکات را بدهید و هرگونه که برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا باز خواهید یافت.

﴿وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (نور/۵۶)

و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و فرستاده‌ی خدا را اطاعت کنید امید است که مورد رحمت قرار گیرید.

خمس و زکات دو مالیات مهم اسلامی است که در قرآن واجب شده تا به مصارف شرعی آن‌ها برسد. فلسفه‌ی خمس و زکات را می‌توان آن چیزی بیان کرد که خدا در آیه‌ی - سوره‌ی حشر بیان داشته است: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» تا اموال [تنها] میان توانگران از شما دست به دست نگردد.

پس در واقع چرخش ثروت در جامعه‌ی اسلامی عاملی است تا ثروت در یک نقطه جمع نگردد و از ایجاد اختلاف طبقاتی و تورم اقتصادی حتی‌الامکان جلوگیری به عمل آید؛ چرا که فقر مهم‌ترین عامل از بین رفتن ایمان در جامعه‌ی اسلامی است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «لَوْ مُثِّلَ لِي الْفَقْرُ رَجُلًا لَقَتَلْتُهُ» اگر فقر را مانند مردی می‌یافتیم او را می‌کشتیم. بنابراین باید تمام امکانات دست در دست یکدیگر نهند تا فقر هرگز در جامعه‌ی اسلامی ریشه ننداند، چرا که عنصر حیاتی جامعه‌ی اسلامی یعنی ایمان مبتنی بر آن است.

اکنون سوء استفاده‌هایی که در بخش خمس و زکات شده است را برمی‌شماریم و بر اساس کتاب و سنت آن‌ها را به نقد می‌کشیم:

در باب مصارف خمس گفته شده است که نیمی از خمس در اختصاص سادات فقیر است و نیمی دیگر سهم امام است و در اختیار امام زمان (عج) و نواب آن حضرت. هم‌چنین در باب مصارف هشت‌گانه‌ی زکات گفته شده است که سادات حقی در آن ندارند و بر آنان گرفتار زکات حرام است. و در مورد اموالی که زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد تنها نه چیز برشمرده شده است که عبارتند از: طلا و نقره‌ی مسکوک، گاو و گوسفند و شتر، گندم و جو، کشمش و خرما. البته هر یک از این موارد قیودی هم دارد. چنان که در مورد زکات طلا و نقره گفته شده است که باید مسکوک و مضروب باشند و در غیر این صورت زکاتی ندارند. به عنوان مثال اگر به صورت زیور آلات باشند، هرگز زکاتی به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد. در مورد گاو و گوسفند و شتر گفته‌اند: زکات در صورتی در مورد آن‌ها محقق می‌شود که دامدار یک سال تمام با علف‌های خودش آن‌ها را تغذیه کرده باشد. بنابراین در صورتی که حتی یک روز هم آن‌ها

از علف دیم تغذیه کرده باشد، زکات آن‌ها نصف می‌شود، و اگر یک روز در سال آن حیوانات را مثلاً به همسرش ببخشد و بعد پس بگیرد، دیگر زکاتی هم در کار نیست.

در مورد گندم، جو، کشمش و خرما گفته شده است در صورتی زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد که زمین مورد کشت به حد نصاب و میزان معین شده رسیده باشد و در غیر این صورت هرگز زکاتی در کار نیست. بنابراین راه برای ثروتمندان باز است تا با کشت در چند زمین به حد نصاب نرسیده از دادن زکات فرار کنند.

با تمام این احوال بر فرض اگر زکات این نه مورد معروف هم کلاً پرداخت گردد، تنها یک‌هشتم مصارف زکات به تهی‌دستان اختصاص دارد که شاید در مجموع ماهی چند ریال هم به هریک آن‌ها نرسد!

البته نصف خمس که شامل بیست درصد کل درآمد‌هاست در اختیار سادات آن هم سادات پدری است! در حقیقت نود درصد تهی‌دستان که غیر سید هستند، باید همواره تنگ‌دست باقی بمانند و در مقابل سادات پدری! که دچار تهی‌دستی‌اند ماهانه صدها هزار تومان به سمتشان سرازیر می‌شود.

در نقد این موارد، باید گفت که:

اولاً آیه‌ی خمس هرگز سهم ویژه‌ای را برای سادات تعیین نکرده است، بلکه یتیمان، تهی‌دستان و در راه‌ماندگان را به طور مطلق ذکر کرده است و اختصاص آن به اقلیتی بسیار کوچک دور از هر عقل سلیمی است. و «ال» در «الیتامی» و «المساکین» ال استغراق جمعی است که تمامی آنان را بدون استثنا دربردارد.

ثانیاً اختصاص سادات به سادات پدری هم قبح کمتری از اختصاص

اول ندارد. کسانی که سادات را در اختصاص سادات پدری دانسته‌اند به روایتی مجعول در وسائل الشیعه استناد کرده‌اند: «من کانت أمه من بنی هاشم و ابوه من سائر قریش، فان الصدقات تحل له و لیس له من الخمس شیء لأن الله یقول ﴿ادعوهم لیآبائهم﴾ (احزاب/۳)». (۱) نکته‌ای که در این حدیث بسیار جلب توجه می‌کند آن است که جاعل این حدیث، در ضمن این که سعی کرده است حکم سادات مادری را از حکم سادات پدری جدا کند، ناخواسته و نادانسته تمام سادات را از حکم انتساب به رسول اکرم ﷺ خارج ساخته است، چرا که تمامی سادات به واسطه‌ی حضرت فاطمه (س) به آن حضرت منسوب می‌شوند. بنابراین حدیث هرگز سیدی به غیر از فاطمه (س) بر روی کره‌ی زمین هرگز نبوده و نخواهد بود! زیرا ایشان تنها فرزند حضرت رسول ﷺ است که از او نسلی به جای مانده است.

در توجیه این مطلب بعضی گفته‌اند که سادات پدری کسانی هستند که به هاشم جدّ پیامبر ﷺ منتسب می‌شوند و به خیال خود قضیه را حل کرده‌اند. در پاسخ باید گفت که اگر چنین باشد پس بنی‌عباس هم در اسلام باید سید محسوب شوند! و آیا این‌ها نمی‌دانند که سیادت والا در اسلام تنها به حضرت رسول ﷺ اختصاص دارد و هاشم هم با همین انتساب به حضرتش سید قریش بوده است، چنان که در اعراب رئیس و بزرگ هر قومی را «سید» می‌خوانند، اما بزرگ مطلق کسی جز پیامبر ﷺ نیست و سیادت علی (ع) هم - افزون بر خودش - در رابطه‌ی انتساب با رسول الله ﷺ است و در هر صورت تمامی منتسبین به حضرتش چه از طرف پدر و مادر سیدند و تنها فرزندان ایشان - چه پدری و یا مادری -

(۱) وسائل/۹/۲۶۸.

به طور خاص و اصطلاحی «سید» نامیده می شوند.

نکته‌ی قابل توجه دیگر هندسه‌ی ذهنی جاعل این حدیث است که خرافات عصر جاهلیت را هنوز با خود حمل می کرده است. خرافاتی که در این شعر جاهلی کاملاً متجلی است:

بَنُونَا بَنُو أَبْنَاءِنَا وَ بَنَاتُنَا بُنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَعْرَابِ

فرزندان پسران ما فرزندان مایند و دخترانمان فرزندهایشان پسران مردان غریبه‌اند!!

اما پاسخ کلی این خرافات از قرآن این است که قرآن حضرت عیسی علیه السلام را فرزند ابراهیم علیه السلام می داند با آن که همگی می دانیم حضرت عیسی علیه السلام هرگز پدری نداشته است:

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ وَ... وَ عِيسَى وَ أَلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»

(انعام/ ۸۵ و ۸۴)

هم چنین قرآن امام حسن و امام حسین علیهما السلام را از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می شمارد با آن که حسنین علیهما السلام تنها از طریق مادر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منسوبند: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَيَّلْنَا لَعَنَّ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (آل عمران/ ۶۱). پس بگو: بیایید پسرانمان و پسرانمان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را فراخوانیم، سپس میاهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

و این دلایل قرآنی رائمه‌ی معصومین در برابر بنی امیه و بنی عباس بازگو می کرده‌اند که آنان را فرزندان و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله نمی دانستند! اصولاً با ظهور اسلام و نزول قرآن خط بطلانی بر تمامی خرافات و سنن غلط عصر جاهلی کشیده شده است. گرچه متأسفانه رسوبات آن تفکر موهوم و غلط به کتب حدیثی معتبر مسلمین راه یافته است.

نکته‌ی سومی که در این حدیث به چشم می خورد عبارت «ادعوهم لآبائهم» می باشد؛ چراکه این جمله اساساً ربطی به موضوع بحث ندارد. این جمله مربوط به آیه‌ی ۴ و ۵ سوره‌ی احزاب می باشد و در مورد نسبت دادن فرزندخواندگان به پدران حقیقی شان نازل گردیده است «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ. ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ. أَدْعُوهُمْ لآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» (احزاب/ ۴، ۵) و پسرخواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار نداده است. این گفتار شما به زبان شماست و خدا حقیقت را می گوید. او به راه راست هدایت می کند، آنان را به نام پدرانشان بخوانید، و آیا حسین علیه السلام از فرزندخواندگان رسول گرامی صلی الله علیه و آله می باشند؟!

و درباره‌ی زکات هم از نظر قرآن که در سی آیه‌ی آن منعکس است و حدود یکصد حدیث زکاة در باب تجارت عمومیت دارد و روایتی هم که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان زکات در غیر نه مورد را عفو کرده‌اند، قطعاً جعلی است؛ چراکه پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله هرگز نمی تواند آن چیزی را که خدا واجب کرده است مورد عفو و بخشش قرار دهد، زیرا «و لایشرك في حكمة احداً». (کهف/ ۲۶) و هیچ کس را در حکم خود شریک نمی گیرد.» به نظر می رسد که این حدیث را ثروتمندان جعل کرده‌اند. چگونه ممکن است که زکات با مصارف هشت گانه تنها با درصدی خیلی کم به نه چیز تعلق گیرد با آن که فقرای غیرسید بسیار بیشتر از فقرای سید می باشند ولی خمس که شش مصرف دارد به تمامی اموال تعلق می گیرد، با آن که نصف آن برای سادات است! در حالی که سادات فقیر خیلی کمتر از دیگرانند! خصوصاً در صورتی که نسبت پدری هم شرط باشد!!!

در بحث خمس و زکات ذکر یک مطلب در این باره خالی از لطف نیست و آن این که شگفت آورترین احتیاط فقهی در این بحث احتیاط برخی از فقیهان است که: بنا بر احتیاط سادات مادری چون سید بودنشان معلوم نیست، لذا از خمس محروم‌اند و چون غیر سید بودنشان هم معلوم نیست، از زکات هم محرومند! بنابراین بر مبنای احتیاط بایستی احتیاطاً از تهی دستی بمیرند!!^(۱)

مطلب دیگری که باید به آن اشاره شود مسأله‌ی مالیات و خراج دولتی است. بعضی تنها پرداخت خمس و زکات را برای اداره‌ی کشور اسلامی کافی می‌دانند و دریافت هرگونه وجهی غیر از این‌ها را به عنوان مالیات جایز نمی‌دانند.

باید عرض کنیم که مالیات مستقیم اسلامی تنها همین خمس و زکات است و دولت باید وجه آن را صرف برقراری عدالت اجتماعی و رفع تبعیض طبقاتی نماید، اما دولت می‌تواند در ازای خدمات عمومی از قبیل راه‌سازی، نظافت شهرها، ایجاد فضاهای آموزشی، ورزشی، تفریحی و... مبالغی دیگر هم دریافت نماید، زیرا انجام این امور لازمه و مقتضای زندگی اجتماعی تکامل یافته‌ی انسان‌هاست که گریزی از آن نیست؛ به دلیل آیه‌ی «یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو» (بقره/۲۱۹) که یکی از معانی پنج‌گانه‌ی عفو زیاد بر نیاز عادی است که این زیاده اعم از خمس و زکات و سایر صدقات واجب می‌باشد. حتی اگر انجام این امور به بخش خصوصی هم واگذار شود، بخش خصوصی می‌تواند هزینه‌های پرداختی را از کل مردم توانمند ساکن در آن شهر دریافت نماید. اگر

خدماتی به کل کشور اسلامی مربوط باشد و یا خمس و زکات برای مستمندان کافی نباشد باید بین کل ملت توانمند تقسیم شود. مثل راه، فرودگاه و نیازهای خصوصی مردم بی‌بضاعت امثال این‌ها. البته به شرط آن که در بحث خصوصی‌سازی عدالت فدای مصلحت و امثال آن نگردد. و کلاً خمس و زکات و... برای برطرف کردن نیازهای عقیدتی و مالی است که به گونه‌ای عادلانه باید پخش شود، که هشت مورد زکات و شش مورد خمس تماماً برای رفع نقصان‌های شرعی و اقتصادی است و بس. و نه تنبیل‌پرورانی و یا زیاده‌روی در تقسیم آنها!

مضاربه

مضاربه به معنی زدوبند پول و کار است که از یک نفر پول و از دیگری کار با این پول و یا این که پول از یکی و کار از هر دو طرف باشد. در مضاربه شرط است که گیرنده‌ی پول امین و کاردان باشد که در غیر این صورت اصولاً مضاربه معنای شرعی خود را از دست می‌دهد. بنابراین اگر در معاملات بدون تقصیر و در عین کاردانی و دقت، زیانی رخ داد، کل خسارت به عهده‌ی صاحب پول است.

در مورد مضاربه گفته شده است که شخص کارفرما درصدی را برحسب دلخواه تعیین می‌کند و در هر صورت آن درصد را از طرف مقابلش دریافت می‌دارد، چه او سود کرده باشد و چه ضرر و چه این که نه سود کرده باشد و نه ضرر. در این مورد باید عرض کرد که چگونه ممکن است از شخصی که با پولی کار می‌کند و وقت و نیروی خود را صرف این کار می‌کند، پول و سودی احیاناً عاید او نمی‌شود، ولی انتظار داشت همان درصد مورد قرارداد را پرداخت کند. این خود ظلمی آشکار

(۱) استناد آن دسته از فقها به حدیثی جعلی از رسول‌الله ﷺ است که: «إن الصدقة لا تحل لبني عبدالمطلب...» وسائل/۹/۲۶۸.

به اوست. و بدتر در صورتی که ضرر هم کرده باشد.

به طور کلی در عملیات شراکت سه بعد وجود دارد:

- ۱- پول که کاری است مرده ولی کار و تلاش طرف مقابل کار و سرمایه‌ای است زنده.
 - ۲- پول کاری است غیر ضروری و به خاطر همین است که انباشته شده است، اما کار و تلاش امری ضروری است و روی همین اصل، آن شخص به حرکت آمده است.
 - ۳- پول بدون کار درآمد شرعی ندارد ولی کار بدون پول درآمد شرعی دارد، اگر چه کم باشد.
- بنابراین سه بعد هرگز کارفرما نمی‌تواند مضارب را مورد سرزنش و یا بازخواست قرار دهد و یا این که برای او درصد کمتری قرار دهد که این هم اجحافی بزرگ در حق کارگر است.

اراده‌ی اصلاح دارند.

بنابراین آیه هرگز نمی‌توان حکم به بازگشت شوهر و حق رجوع او در هر حالتی نمود، بلکه تنها در صورتی می‌توان حکم به بازگشت و رجوع او کرد که دارای انگیزه‌ی اصلاحی در زندگی باشد. زیرا این انگیزه شرط بازگشت و رجوع به همسر است و در صورت عدم تحقق آن رجوع باطل است. علاوه بر این اگر مرد با قصد ضرر رسانی و یا تهدید به گرفتن اموال نیت بازگشت به همسر خویش را کرد باید حکم نمود که چنین بازگشتی به طریق اولی ممنوع است. خدای متعال می‌فرماید: «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ» (طلاق/۶) و به آنان آسیبی مرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید.

بنابراین در طلاق رجعی مرد تنها با انگیزه‌ی اصلاح دارای حق بازگشت می‌باشد.

طلاق رجعی

در طلاق رجعی گفته شده است: مردان در هر حالتی حق رجوع به همسرانشان دارند چه انگیزه‌ی اصلاحی داشته باشند، چه نداشته باشند. ولی اصولاً دادن چنین حقی به مردان با فلسفه‌ی ازدواج در تضاد است، زیرا ازدواج به هدف و انگیزه‌ی آرامش و سکونت طرفین باید محقق شود و ممکن است مردی به قصد و انگیزه‌ی اذیت کردن زن و گرفتن اموال او رجوع نماید، در این صورت چگونه می‌توان به آنان کلاً حق رجوع اعطا کرد.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَبُعُولَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» (بقره/۲۲۸). و شوهرانشان سزاوارترند به برگرداندنشان اگر

ارث زن از اموال غیر منقول

در بحث ارث بردن اموال غیر منقول شوهر توسط زن گفته شده است که آنان از ارث اموال غیر منقول محرومند، با آن که قرآن زنان را وارث کل «ماترک» مردان دانسته است و هرگز تخصیصی نزده است: «وَلَهُنَّ الرُّبُوعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دِينَ» (نساء/۱۲) و یک چهارم میراث شما برای همسرانتان است اگر شما فرزندی نداشته باشید پس از وصیتی که شما انجامش می‌دهید یا بدهی‌ای که اینها - همچون مردان - تنها وصیت یا دین مستثنی شده و دیگر هیچ!

همچنین سه حدیث در توافقی کامل با این آیه می‌باشد، گرچه بعضی از احادیث بنا بر عللی که ذکر کرده‌اند زنان را از ارث اموال غیر منقول

محروم کرده‌اند. در بعضی از این احادیث علت این امر این گونه ذکر شده است که: اگر زن بهره‌ای از زمین داشته باشد ممکن است با شوهر جدید خود به آن جا نقل مکان و آن را غصب کند!!! و یا در بعضی از احادیث دیگر این حکم این گونه تعلیل شده است که زن هنگامی که شوهر می‌کند در اصل نسبت او وارد نمی‌شود، بنابراین زمین را هم که از اصل مال است ارث نمی‌برد!!!

جالب است خود فقهایی که این احادیث را مبنای فتوای خویش قرار داده‌اند توجهی نکرده‌اند که تمام این حرف‌ها در مورد مردی که وارث همسر خویش است به نحو قوی تری یا برابر صدق می‌کند زیرا مرد در غصب قوی تر و در این که در اصل نسب زن قرار نمی‌گیرد با او برابر است. اصولاً توجه نکرده‌اند که در تعارض قرآن و حدیث، حدیث کنار گذاشته می‌شود، نه این که قرآن با حدیث تخصیص زده شود یا بدتر این که حکم قرآن به وسیله حدیث نسخ گردد.

زمین خواران، رباخواران، مفت خواران، حقوق دروغین سادات، در مانده ساختن زنان، ضایع کردن حق کارگران، همه و همه گوشه‌ای از حیل‌گری‌ها و دغل بازی‌های فرزندان آدم است که به صورت ظلم و ستم و زشتی در طول تاریخ متجلی شده‌اند و بدتر این که این مفت خواری‌ها اگر با کلاه شرعی حق وانمود می‌شود! و شاید آیندگان همت به فرمان برداری خدا نهند، و حتماً چنین است که: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء/۱۰۵) و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد.

شرایط و اهمیت کار و درآمد، مبارزه با فقر، منابع ثروت از دیدگاه اسلام

در پایان بحث مختصر مفت خواران شایسته است از شرایط کار، منابع ثروت، مراحل به دست آوردن درآمد و روزی، مبارزه با فقر از دیدگاه اسلام سخنی به میان آید.

در شریعت اسلامی بر روی عنصر کار، تأکید بسیاری رفته است تا جایی که پیامبر اکرم ﷺ فردی را که برای خانواده‌اش در جهت کسب روزی تلاش می‌کند مجاهد فی سبیل الله دانسته است. «الکاد فی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»^(۱) البته از آن طرف شخصی را که مخارج زندگی خویش را بر روی دوش دیگران می‌اندازد دوبار لعنت کرده است «ملعون ملعون من ألقى كَلَّةً علی الناس»^(۲) بنابراین کار بر هر مرد و زن مسلمانی که توانایی انجام آن را داشته باشند واجب است، و هرگز یک مسلمان نمی‌تواند به بهانه‌های واهی شانه از زیر بار آن خالی کند. در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که:

«مَنْ كَانَ لَهُ مَاءٌ وَ طِينٌ ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَذَلَّهُ اللهُ» خدا کسی را که آب و گلی داشته باشد ولی با این حال فقیر گردد دلیل گرداند.

در حدیثی دیگر از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است: «هر کسی نیروی کار کردن دارد، شایسته‌ی خمس و زکات نیست».

در اسلام هرگز میان رهبر جامعه و مسلمانان در مقام و مال تفاوتی نیست و هر دو نزد خدا یکسان‌اند مگر به تقوی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات/۱۳) همانا ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. و این برتری هم تنها از نظر مقام نزد خدا و خداپرستان!

منابع کار از دیدگاه اسلام تمام آن چیزی‌هایی است که خدا در زمین

(۱) کافی/۵/۸۸، فقیه/۳/۱۶۸، وسائل/۱۷/۶۶، مستدرک/۷/۳۷۸، مستدرک/۱۳/۵۵
(۲) کافی/۴/۱۲ و ۵/۷۲، الفقیه/۲/۶۸، وسائل الشیعه/۱۷/۳۱ و ۲۱/۵۲۳، بحار/۷۴/۱۴۲، التهذیب/۶/۳۲۷.

و آسمان‌ها خلق کرده است و می‌توان آن‌ها را به نحو احسن مورد استفاده قرار داد: «و سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (جاثیه/۱۳) و آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است به سود شما رام کرد، قطعاً همه از اوست در این امر برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است.

تنها راه کسب درآمد و به دست آوردن روزی حلال کار یا شراکت در کارهای شرعی است و در صورت عمل به این قاعده فقر و تبعیض نیز از بین خواهد رفت. مسئله‌ی روزی رساندن خدا به این معنا نیست که در خانه بنشینید و غذا و خوراک و لباس و پول از آسمان برای شما به زمین فرافتند، بلکه به این معناست که خدای متعال زمینه‌های به دست آوردن روزی را در زمین و آسمان قرار داده و شرایط برای تهیه‌ی آن مهیاست؛ انسان‌ها فقط باید برای به دست آوردن درآمد تلاش شایسته داشته باشند. ربا، مفت خواری، زمین‌خواری و تمام مسایلی که ذکر کردیم حاصل حقه‌بازی و کلاه‌برداری‌های کسانی است که می‌خواهند بدون زحمت مالی به دست آورند. اسلام معادل هریک از این کارها راه حلالی هم قرار داده است که اندکی زحمت و مشقت دارد. مثلاً در مقابل ربا بحث شراکت و تعامل است؛ در مقابل زمین‌خواری بحث احیاء و آبادانی و حق اولویت و امثال آن؛ چراکه تمام راه‌کارهای قرآنی به کسب درآمد به همراه عدم تجمع ثروت منتهی می‌شود.

کار از نظر دین مبین اسلام علاوه بر اهمیت فراوان شرایطی دارد که می‌توان در مراحل پنج‌گانه‌ی زیر خلاصه نمود:

۱- درآمد: که بایستی از طریق مشروع و حلال حاصل گردد و این اولین عامل جلوگیری از تورم اقتصادی و ایجاد اختلاف زیاد طبقاتی

است.

۲- مصرف: که بایستی به صورت حلال و در حد نیاز عادی زندگی بدون اسراف و تبذیر انجام پذیرد.

۳- انفاق: که بایستی در راه خدا و به افراد مستحق آن تعلق گیرد و در اسلام امری واجب است: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/۱۹۵) و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت می‌فکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۴- اندوختن و پس انداز: که بایستی به صورت نامشروع و یا به صورت گنج نباشد، بلکه در حد معقول هر مسلمانی باید از آن برخوردار باشد.

«..وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ النَّصِئَةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ هُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه/۳۴) و کسانی که زر و سیم را می‌اندوزند و آن‌ها را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، ایشان را به عذابی دردناک نوید ده» و مال اصولاً برای قیام در زندگی فردی و اجتماعی است و نه را کد گذاردن و بدون استفاده‌ی شرعی، که تنها «أَمْوَالُكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً» (نساء/۵)

همان‌گونه که خود انسان در حد توان بایستی کارهایی سودبخش داشته باشد که: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ» (نساء/۲۹) اصولاً شریعت اسلام، شریعت کار و کوشش در تمامی جهات و برکات فردی و اجتماعی است.

۵- سرمایه: که بایستی براساس سود معتدل و عادلانه و بدون کم‌فروشی و احتکار فراهم آید.

بر این اساس اگر مسلمانی تمام مراحل پنج‌گانه‌ی مذکور را رعایت

نماید، در ضمن این که به وظیفه‌ی شرعی فردی و اجتماعی خویش عمل کرده، با فقر نیز مبارزه کرده است، چرا که مهم‌ترین عامل جلوگیری از فقر، رعایت مراحل پنج‌گانه است که در این صورت جامعه‌ی اسلامی هرگز دچار نابسامانی‌های اقتصادی نخواهد گردید. البته در پایان ذکر این نکته لازم است که ما با هرگونه اختلاف طبقاتی مخالف نیستیم، بلکه با آن اختلاف طبقاتی مخالفیم که از کانال نامشروع حاصل شده باشد و الاّ نوع مشاغل و توانایی‌ها در سطح اجتماع ایجاب می‌کند که بعضی درآمد بیشتر و بعضی درآمد کمتر داشته باشند و برای تساوی نسبی نهایی باید وجوهات و انفاق را پرداخت کنند.

وجوهات برای کسانی است که اوقات خود را صرف تحصیل علوم اسلامی و تبلیغ اسلام اصیل قرآنی می‌کنند، و انفاقات برای تهی‌دستانی است که توانایی امرار معاششان را ندارند. و در کل کار فکری، علمی، قلمی و هرگونه عمل شایسته بر مبنای قرآن و سنت لازم است، و شریعت اسلام شریعت کار و کوشش در حد توان است که «یا ایها الانسان انک کادحٌ اِلٰی رَبِّکَ کَدْحًا فَمَلَا فِیْهِ» (نساء/ ۲۹)

در پایان از هرگونه انتقاد یا پیشنهاد استقبال می‌کنیم.

قم المشرفة

محمد صادقی تهرانی

تلفکس: ۲۹۳۴۴۲۵

کتابی که هم اینک پیش روی شماست اثری از آثار فقیه قرآنی آیه‌الله العظمی محمد صادقی تهرانی (دامت برکاته) می‌باشد که به نقل و نقد مسائل اقتصادی روز می‌پردازد و سعی در انطباق آنها با کتاب و سنت

دارد. نویسنده از فقیهانی است که برای بیان و اثبات مقاصد خویش از شیوه‌ای نوین در استفاده از کتاب و سنت بهره جستند، وی در ابتدا آیات قرآن کریم را مستقلاً مورد دقت قرار می‌دهد و نتیجه به دست آمده را در استفاده از روایات مورد توجه قرار می‌دهد. در کتاب حاضر نیز نویسنده به همین شیوه مسائلی مانند: زمین خواری، ربا، مضاربه، طلاق رجعی، ارث و خمس و زکات را بررسی کرده است و طرّقی را که برخی از فقیهان برای فرار از آنها ذکر کرده‌اند براساس کتاب و سنت به نقد کشیده است.

ابدی اسلام است مهجور و مطرود و نفی نموده^(۱) و آن را متن اصلی پژوهش‌های خود قرار نداده‌اند؟! و چرا بحث‌های غیرقرآنی همواره در حال گسترش است؟ و چرا حوزه‌های ما جوابگوی مسلمانان جهان - تا چه رسد به دیگران - نیستند؟ تا آنان که علیه قرآن و اسلام عزیز، شبهه ایجاد می‌کنند پاسخهای قطعی و قانع‌کننده از حوزه‌ها نیابند!

اگرچه پیش از این هم در صدر اسلام، پیامبر اکرم ﷺ از مهجوریت قرآن به محضر مقدّس خدای سبحان شکایت کرده بودند: ﴿و قال الرسول يا ربّ إنّ قومي اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً﴾ (فرقان/۳۰) و (قومی) که به قرینه‌ی رسالت پیامبر ﷺ تمامی مسلمانانند اکثراً در طول تاریخ اسلام، قرآن را مهجور و از خود دور کرده‌اند.

با توجه به این نکته‌ی مهم، کادر مدیریت جامعه‌ی علوم‌القرآن، به خوبی می‌دانستند، اذیت‌هایی که از مهجوریت قرآن در بین اکثریت مکلفان بر وجود مقدّس پیامبر عظیم‌الشان اسلام وارد می‌شده و می‌شود و عده‌ی عذاب و لعنت و غضب خدای سبحان را در پی داشته و خواهد داشت زیرا خدای متعال در سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۱ و سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷ به ترتیب فرموده است: ﴿والَّذين يُوذون رسول الله لهم عذاب أليم﴾ و ﴿انّ الَّذين يُوذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الآخرة و اعدّ لهم عذاباً مهيناً﴾. بدین جهت برای دور شدن از عذاب الیم و لعنت الهی در دنیا و آخرت

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

مرکز علمی پژوهشی «جامعه‌ی علوم‌القرآن» مؤسسه‌ای ملی و مستقل است که در اوائل پیروزی انقلاب (سال ۱۳۵۸ هجری شمسی) با همکاری تنی چند از عالمان مبارز شیعی به مدیریت فقیه مجاهد و مفسّر محقق حضرت آیه‌الله العظمی صادقی تهرانی و معاونت علمی تشکیلاتی تعدادی از قرآن‌پژوهان در شهر قم تأسیس گردید تا نهضت علمی قرآنی را که مؤسس محترم از سال ۱۳۴۱ (ه. ش) در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف با یاری گروهی از فضلاء مبارز، بنیانگذاری نموده بودند، پی‌گیر باشد. انسجام‌دهندگان این مرکز تحقیقی قرآنی از ابتدای تأسیس آن و همواره بر این باور بوده‌اند که انقلاب علمی قرآنی، زیربنای حرکت تکاملی مسلمانان برای پیشرفت همه‌جانبه‌ی معنوی و مادی است، و پس از پیروزی نسبی در انقلاب سیاسی سال ۵۷، هنگام آن رسیده است که انقلابی قرآنی در درون حوزه‌های علمیه آغاز گردد و به این پرسش همگانی پاسخ داده شود: که چرا حوزه‌ها و مراکز اسلامی، قرآن را که متن

۱. قال الامام علي عليه السلام: «...سيأتي عليكم من بعدي زمان...نبذ الكتاب حملته و تناساه حفظته...[و الناس] لا يعرفون من الكتاب الا خطه...فالكتاب و اهل الكتاب في ذلك الزمان طريدان منفيان و صاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤويهما مؤو». «...بی‌تردید به زودی پس از من زمانی بر شما می‌آید که... عالمان دین [معانی آیات] قرآن را [به‌دور] می‌افکنند، و حافظان [معنا و عمل] به [آن را به فراموشی می‌سپارند و] مردم نیز [از قرآن] چیزی [جز خطش نمی‌شناسند]... پس قرآن و اهل قرآن در آن زمان، رانده‌شدگان حذف‌شده [از جامعه، امّا] همراهانی همگام [با هم] در یک راه هستند. [ولی] هیچ پناهنده‌ای، آن دو را پناه نمی‌دهد». (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۶۵).

و نزدیک شدن به ثواب و رحمت الهی و انجام وظیفه‌ی قیام‌لله بر مبنای: (قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَى...) تشکیلی جامعه‌ی علوم‌القرآن، امری ضروری بلکه از واجب و اجبات بود که بحمد الهی انجام شد و با کوششی مستمر و مصّرانه اهداف آن پی‌گیری می‌شود.

از جمله اهداف بنیادی این مرکز قرآنی، بر مبنای: «وَالَّذِينَ يُسْكِنُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَنُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ» اصالت بخشیدن به دروس تفسیر قرآن کریم و فقه قرآنی در حوزه‌ها بوده است تا بجای برچسب شرک آلود «دروس جنبی!» قرآن، محور اصلی دروس حوزه‌های علمیه قرار گیرد و اوامر مقدّس پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت ، مبنی بر وجوب مؤکّد عرضیه احادیث به قرآن، با جدّیت فراوان اجرا گردد، و بدین وسیله، سنّت قطعیه‌ی پیامبر و سیره‌ی صحیحیه‌ی ائمّه‌ی معصومین  شناخته شود.

جامعه‌ی علوم‌القرآن، که تنها مرکز پاسخگویی استدلالی به کلیه‌ی پرسش‌های دینی بر مبنای قرآن در سطح جهان است، در چهار واحد تدریس، تبلیغات، انتشارات و روابط عمومی به فعالیت خود ادامه می‌دهد و برنامه‌های رسمی آن، شامل جلسات تدریس علوم اعلاّی قرآنی و پاسخ مستدلّ به تمامی سؤالات دینی بوده و تاکنون بیش از سه هزار و ششصد جلسه‌ی تدریس تفسیر قرآن، به صورت تسلسلی و موضوعی و تدریس فقه قرآنی و حکمت (فلسفه‌ی) قرآنی و بخشی از فقه مقارن بین المذاهب و الادیان و همچنین دروس المسائل المستحدّثه در این مرکز برگزار شده و اکنون نیز به حمد الهی جلسات دروس تفسیر موضوعی قرآن کریم ادامه دارد.

برخی از نتایج فعالیت‌های علمی تحقیقاتی مذکور، انتشار بیش از

پانصد حکم فقهی مهجور از قرآن و سنت بوده است که مخالف با نظرات مشهور علمای شیعه یا سنّی و یا هر دو است، در این راستا رساله‌ی «الفقهاء بین الکتاب والسُنّة» حاوی بیش از یکصد حکم فقهی از احکام مهجور قرآنی، به همراه نامه‌ی درخواست نقد پیرامون آن، در سال ۱۳۷۳ «ه.ش» برای بیش از یکصد و بیست نفر از علمای اسلام ارسال شده؛ که تاکنون همه‌ی آنان سکوت کرده‌اند!

و همچنین تبیین ضدّیت ارکان اولیه‌ی فلسفه‌ی مرسوم حوزوی، با نصوصی قرآنی و بیان شصت و شش تضادّ میان نظرات منطقیان در منطق بشری و بررسی یکصد و هشتاد جلد کتاب حدیثی شیعی و سنّی و نقد احادیث جعلی موجود در آنها در کتاب «غوص فی البحار» از مهمترین دستاوردهای پژوهشی و کارنامه‌ی عملکرد قرآنی این مرکز می‌باشد.

کارشناسان ما که مفسّرانی عالیقدر و حکمای متألّه و مجتهدانی قرآنی هستند پس از فارغ‌التحصیل شدن و دریافت مدرک کارشناسی، طیّ سالیان گذشته در کشورهای اسلامی و در سطح دنیا در قاره‌های آسیا، آفریقا، اروپا، استرالیا و آمریکا، نهضت قرآنی را استمرار داده‌اند و متناوباً با مکاتبه و تماس‌های مخابراتی و اینترنتی و یا حضوراً با این مرکز در ارتباط هستند، و به مدیریت و راهنمایی مؤسّس محترم، اهداف ذیل را دنبال می‌کنند:

۱- نشر معارف قرآن و گسترش انقلاب علمی قرآنی در سراسر جهان که انقلاب سیاسی اسلامی با انضمام به آن معرّف و ناشر همه جانبه‌ی اسلام خواهد بود.

۲- پاسخ به کلیه‌ی ایرادها و شبهات بر قرآن با تفسیر قرآن به قرآن.

۳- تبیین نواقص حوزه‌های علمیه‌ی شیعی و سنّی به جهت مهجور

قرار دادن قرآن.

۴- تبیین فقه، اصول، حکمت (فلسفه)، منطق، کلام اسلامی و حتی ادبیات عرب بر مبنای کتاب و سنت.

۵- پاسخگویی به همه‌ی نقدها علیه اسلام به گونه‌ای قانع‌کننده از نظر عقلی، علمی، - به ویژه - قرآن و سنت قطعی.

۶- تبیین قرآنی کیفیت حکومت اسلامی شورایی در عصر غیبت.

۷- بیان علل عقب ماندگی مسلمانان از پیشرفت‌های علمی تجربی.

۸- پاسخگویی مستدل قرآنی به تمامی پرسش‌ها از علوم اسلامی بر مبنای کتاب و سنت به صورت حضوری و یا تلفنی، و یا به وسیله‌ی ایمیل و فکس.

اجرای اهداف فوق‌الذکر در مرحله‌ی هشتم برای کارشناسان ما به‌طور نسبی و مرتبط با مرکز است ولی برای دفتر مرکزی جامعه علوم القرآن بصورت مطلق و شبانه‌روزی است که تنها توسط حضرت آیه الله العظمی صادق‌تهرانی «دامت برکاته» انجام می‌پذیرد.

این حرکت و نهضت علمی قرآنی، اگرچه در برابر جمود، تحجرگرایی و آزار و اذیت ریاست‌طلبان و مخالفت مصلحت‌گرایان! قرار گرفته ولی جریان آن هرگز متوقف نشده‌است و با لطف خاص الهی همچون گذشته با پیگیری قرآنیان، ادامه دارد.

﴿..لا تدری لعلَّ الله یُحدث بعد ذلك أمراً﴾

جامعه علوم القرآن / «واحد تبلیغات»

مختصری از زندگینامه‌ی علمی و سیاسی
فقیه مجاهد و مفسر و محقق، حضرت
آیه الله العظمی صادق‌تهرانی «دامت برکاته»

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

به درخواست بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، در خردادماه ۱۳۷۳ (هش) گوشه‌هایی از زندگی نگارنده محمد صادق‌تهرانی متولد به سال ۱۳۰۵ (هجری شمسی) در تهران در خاندانی روحانی از مرحوم حاج شیخ رضا لسان‌المحققین بدین شرح است:

تا سن سیزده سالگی که پدرم در قید حیات بود سیکل دوم دبیرستان را به پایان رساندم. سپس به حلقات دروس عرفانی، اخلاقی و تفسیری مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی استاد بزرگ مرحوم امام خمینی پیوستم و در ضمن یک‌سالی هم به دروس مقدماتی (ادبیات عرب) پرداختم، سپس در سال ۱۳۲۰ عازم قم شده، طی سه سال دروس سطح را پایان دادم.

در سال ۱۳۲۳، مرحوم آیه الله العظمی بروجردی به قم آمدند. در دروس ایشان شرکتی فعال داشتیم، به گونه‌ای که در مسائل فقهیه، خود اتخاذ رأی می‌کردم. طبعاً از دروس فقه، فلسفه، عرفان و سایر علوم اسلامی اساتیدی دیگر بهره‌مند می‌شدم. ولی محور اصلی تحوّل

فکری ام، همان جنبش آغازین علمی نزد مرحوم آیه الله العظمی آقای شاه آبادی بود که حرکت قرآنی مرا از آغاز کرده و تاکنون استمرار داد و تمامی تحصیلات حوزوی ام و تمامی مؤلفاتم تحت الشعاع آن بود و هست؛ پس از آن مرحوم آیه الله العظمی علامه‌ی طباطبائی نقشی عظیم در استمرار درجات تفسیری، عرفانی، فلسفی و اخلاقی ام داشت.

در دروس این دو بزرگوار هفت سال شرکت کردم، و در سفرهای بسیاری که از قم به تهران داشتم از دروس فلسفی مرحوم آیه الله العظمی میرزاهدی آشتیانی و میرزا احمد آشتیانی بهره‌ی وافری می‌بردم اگرچه استفاده‌های علمی از مرحوم آقای شاه آبادی، نقش نخستین محوری داشت.

پس از ده سال توقف مستمر در قم، به تهران مراجعت کرده و در دو بُعد علمی و سیاسی به فعالیت شدید پرداختم، با مرحوم آیه الله العظمی سیدابوالقاسم کاشانی در قیام نفت و علیه شاه، و با مرحوم آیه الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری و مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمدتقی آملی از نظر استمرار مراحل فقهی ارتباط داشتم، و همچنین در طی مدت اقامت ده‌ساله در تهران، در دانشکده‌ی معقول و منقول (معارف اسلامی) بدون شرط حضور در کلاس درس و تنها با شرکت در امتحانات، چهار لیسانس حقوق، علوم تربیتی، فلسفه و فقه؛ و سپس دکترای عالی معارف اسلامی را دریافت داشتم. همان‌جا سه سال به تدریس حکمت (فلسفه‌ی اسلامی) بر مبنای قرآن و سنت از روی متن کتاب «آفریدگار و آفریده» پرداختم، جلساتی هم بر دو محور علمی و سیاسی علیه حکومت شاهنشاهی در هفت نقطه‌ی تهران داشتم که بیشتر قشر دانشجوی در آن جلسات شرکت می‌کردند. منبر هم می‌رفتم که آن هم، دارای

نوآوری‌های علمی و سیاسی بود، و کلاً مورد تعقیب و تهدید و تحدید دستگاه ستمشاهی بودم.

در سال ۱۳۴۱ ه. ش در اثر مبارزات شدید بر ضد رژیم طاغوتی، خصوصاً به جهت سخنرانی در سالگرد ارتحال مرحوم آیه الله العظمی بروجردی در مسجد اعظم قم که برای نخستین بار افشاگری‌هایی علیه شاه را در برداشت، از سوی ساواک محکوم به اعدام شدم و ایران را مخفیانه به قصد حج ترک نمودم، در مکه و مدینه با سخنرانی‌ها و اعلامیه‌هایی به زبان فارسی و عربی علیه طاغوت، بین عمره و حج دستگیر شدم، حج را در حصار مأموران دولتی انجام دادم، ولی بر اثر استدلالات قاطع اینجانب در برابر حکومت سعودی و اجتماع بزرگ و تحصن علمای عراقین در مسجد الحرام، آزاد شده و تحت الحفظ به عراق رفتم، نهضت علمی قرآنی و سیاسی را در نجف اشرف - به مدت ده سال - با تدریس تفسیر، فقه، اخلاق، سخنرانی و تألیف ادامه دادم.

در ضمن بر حسب درخواست دولت ایران، حکومت عراق تصمیم گرفت مرا به ساواک ایران تحویل دهد، ولی در اثر مخفی شدن در بیت مرحوم آیه الله العظمی خویی، با فعالیت‌های ایشان، توطئه آنان خنثی شد.

با آغاز اخراج ایرانیان از نجف اشرف و کل شهرهای عراق، به بیروت هجرت کردم، جریان دو نهضت قرآنی و سیاسی به مدت پنج سال در لبنان ادامه داشت.

با تشکیل نماز جمعه در سراسر لبنان، سخنرانی‌هایی بر محور قرآن در جلسات مذهبی، که نهضت سیاسی ضد شاه را هم برای تشکیل حکومت اسلامی دربر داشت، و نیز با تألیفات نوین، زمینه‌ای مناسب

برای گفت‌وگو با علمای ادیانِ دیگر برای اثبات حَقانیت اسلام قرآنی ایجاد شد. به گونه‌ای که در مناطق مختلف لبنان، ضمن گفت‌وگو با علمای شیعی، به مباحثه و مناظره با علمای سنی، مسیحی، یهودی، و دُرزی پرداخته و با ملحدین و مشرکین هم بحث می‌نمودم و آنان یا سکوت می‌کردند و یا محکوم استدلالات قرآنی می‌شدند.

با شدت گرفتن جنگ داخلی لبنان، آن‌جا را به قصد حجاز ترک نمودم، دو سال متمادی در مکه‌ی مکرمه با تماسی مستمر با شخصیت‌های علمی و سیاسی اسلامی سراسر جهان، بر مبنای دو نهضت قرآنی و سیاسی، فعالیت‌های پیگیر و دامنه‌داری برای رشد تفکر انقلاب قرآنی در میان مسلمانان انجام شد.

در آنجا نیز اضافه بر مناظره‌هایی قرآنی با علمای وهّابی، و عدم محکومیت اینجانب در هیچ‌یک از مناظرات، حدود یک صد خانوار سنی را در مرکز حکومت آل سعود (مکه‌ی مکرمه)، تنها با ادله‌ی قرآنی و گاه با استناد به یک آیه از قرآن (آیه‌ی مبارکه‌ی ۳۲ از سوره‌ی فاطر) به مذهب اهل‌البیت علیهم‌السلام راهنمایی نمودم و بحمدالله تعالی همگی آنان شیعه شدند.

برای دومین بار به فاصله‌ی هفده سال، دستگیر شدم و پس از آزادی به لبنان بازگشتم. در هر دو مرحله‌ی بازداشت در مکه‌ی مکرمه زندانی شدم به ویژه در دوّمین زندان، ابتدا در مدینه، سپس مکه و در پایان در «سجن الترحیل» جدّه بودم، در دستگیری نخست در کلاتری حرم و سپس در «شرطة العاصمة» که شهربانی مکه است در بازداشت بودم، در زندان دوّم بود که شنیدم مرحوم امام خمینی به پاریس هجرت نموده‌اند. پس از گذشت دو هفته از زندان دوّم به بیروت بازگشته و از آنجا برای

دیدار امام و قرار جریان انقلاب به پاریس رفتیم. در اقامت ده روزه‌ی پاریس و شرکت شبانه روزی در جلسات مرحوم امام، در چندین دانشگاه سخنرانی‌های ممتدی بر هر دو مبنای قرآنی و سیاسی داشتم. پس از بازگشت به بیروت به فاصله‌ی چندین روز از بازگشت امام به ایران، پس از هفده سال هجرت - که در طی آن چهار بار غیباً توسط ساواک شاه، محکوم به اعدام شده و دائماً تحت تعقیب ساواک بودم - به ایران بازگشتم، و پس از پایه‌ریزی جمهوری اسلامی که در حرکات بنیادینش، نقشی مؤثر داشتم، در قم اقامت کرده و تاکنون بر محور معارف قرآن، دروس و تألیفات و خطابات خود را ادامه می‌داده‌ام، و به جهت مشورت‌هایی با مرحوم امام، و برای ریشه‌دار کردن نهضت و انقلاب قرآنی، در کارهای اجرایی شرکت نکردم. مگر چند روزی در آغاز انقلاب که برحسب خواسته‌ی مرحوم امام، مراجعات اصلی مردم را پاسخگو بودم و پیش از تشکیل نمازهای جمعه بطور رسمی، اضافه بر سخنرانی‌هایی در سراسر ایران، نماز جمعه را در مراکز استان‌ها و بعضی از شهرهای دیگر، تشکیل دادم.

سرآمدش نماز جمعه‌ای بود که در پارک ملت مشهد مقدّس در حضور حدود نیم میلیون نفر نمازگزار انجام شد، از تانک به‌عنوان منبر نماز جمعه و از تیربار ضد‌هوایی بعنوان سلاح و از لباس کفن کامل استفاده کردم. در همین نخستین نماز جمعه‌ی مشهد، مردم طوماری طولانی را تهیه کردند که صدها هزار امضاء داشت و با اکثریت امضاها خواستار انتصاب رسمی اینجانب به امامت جمعه‌ی مشهد مقدّس شدند، و سپس طومار را به دفتر امام ارسال کردند ولی به دست ایشان نرسید. نماز جمعه‌ی مستمرّی هم در مسجد مقدّس جمکران، و در ضمن در

دانشگاه صنعتی شریف، و چند جمعه هم در مسجد دانشگاه تهران اقامه کردم، سپس مرحوم امام حجة الاسلام والمسلمین آقای طالقانی را به عنوان امام جمعه‌ی تهران مقرر نمودند.

با ترک نماز جمعه در قم به علت اذیت‌های فراوان عده‌ای از متحجرین حوزوی و تهمت‌های کذب دیگران تمام اوقاتم صرف تدریس و تألیف شد، که ۲۵ جلد از تفسیر سی جلدی «الفرقان» را به مدت ده سال در قم، ضمن دو تدریس عربی و فارسی تألیف کردم.

به یاد دارم که مرحوم آية الله العظمی علامه‌ی طباطبائی به من فرمودند تا این تفسیر پایان نیافته کتاب دیگری نویسم و چنان هم شد، بالاخره در رشته‌های تفسیری، فلسفی، فقهی و... بیش از ۱۱۳ اثر تحقیقی قرآنی که بسیاری از آنها به چاپ رسیده یا زیراکس شده و کتاب‌هایی هم که فعلاً خطی است تألیف نمودم.

برخی از بزرگان علمای اسلام در عصر حاضر نکاتی را پیرامون تألیفات اینجانب متذکر شده‌اند، من جمله مرحوم آية الله العظمی حکیم می فرمودند: شما در عین حرکات زیاد انقلابی، کتاب‌هایی تألیف نموده‌اید که در مدتی کم از تمامی مؤلفین با سابقه‌ی نجف از نظر تعداد و محتوی سبقت گرفته، و نیز مرحوم امام و مرحوم آقای خوئی درباره‌ی کتاب «المقارنات» در نجف فرمودند: بهترین کتابی است که علیه یهود و نصاری نوشته شده، و بالاخره بر حسب تصدیق مؤلفاتی گوناگون، درجه‌ی عالی اجتهاد اینجانب در تمامی علوم اسلامی مورد تأیید مراجعی عظیم الشان بوده است. جز آنکه با گذشت مراحل تحقیقاتی تفسیری، و بر مبنای آنها، نظرات فقهی، اصولی، فلسفی، عقیدتی، عرفانی و سیاسی اینجانب اختلافات زیادی با سایر علما دارد.

در تفسیر کمتر آیه‌ای است که نکته‌ای مغفول و یا خطایی مشهود نسبت به آن آیه‌ی مبارکه را در میان تفاسیر شیعه و سنی متذکر نشده باشیم، و در فقه با بسیاری از نظرات مشهور علمای شیعی و سنی و احياناً با تعدادی از نظرات هر دو فرقه اختلاف داریم، که بیش از پانصد فتوی بر مبنای قرآن و سنت و مخالف با نظرات مشهور را در «تبصرة الفقهاء» آورده‌ایم؛ و مبنای این اختلاف وسیع در کل علوم اسلامی، آزاداندیشی و تدبیر بدون پیش فرض در قرآن مبین است، حال آنکه اگر علمای اسلام قرآن را درست بررسی کنند درصد اختلافاتشان با هم بسیار کم می‌گردد گرچه این گونه فتاوی آنان برخلاف اجماع و روایاتی هم باشد.

ارکان اولیه‌ی فلسفه‌ی مرسوم حوزوی را مانند قدمت زمانی جهان و حدوث ذاتی آن، سنخیت خدا و آفریدگان بر مبنای ضرورت سنخیت علت و معلول، قاعده‌ی «الواحد لا یصدُر منه الا الواحد» و... را برخلاف برداشت‌های درست عقلی و قرآنی دانسته و طبعاً بسیاری از نظرات فلسفی را قبول ندارم. در منطق بشری اضافه بر اعتراضاتی چند، تعداد شصت و شش تضاد - طبق حساب ابجدی «الله» - میان نظرات منطقیان موجود است که در حاشیه‌ی تفسیر «الفرقان» در سوره‌ی اعراف (جلد دهم، صفحات ۳۷ تا ۴۸) یادداشت کرده‌ام.

و بالاخره در علم اصول، بحث و تحقیق در مباحث الفاظ را نادرست می‌دانم - چنانکه هیچ یک از علمای علوم تجربی نیز در بدیهیات لفظی بحث نمی‌کنند - و اصول عملی هم از نصوص کتاب و سنت پیداست.^(۱) اختلاف ما با اکثر علما در مسائل فقهی از سایر علوم بیشتر است، و تمامی اینها مبنای قرآنی دارد، در تفسیر سی جلدی «الفرقان» در همه‌ی

۱ - کتاب «اصول الاستنباط» ویژه مباحث ضد اصول حوزوی است.

این موارد به تفصیل سخن رفته است. و از نظر فقهی نیز علاوه بر تفسیر، در کتاب‌های «تبصرة الفقهاء»، «اصول الاستنباط»، «تبصرة الوسيلة»، «علی شاطیء الجمعة» و... به زبان عربی، و نیز در «رساله‌ی توضیح المسائل نوین»، «فقه گویا»، «اسرار، مناسک و ادله‌ی حج»، «مفت خواران» و... مباحث مهم فقهی قرآنی را مطرح کرده‌ایم. تمامی این اختلافات بر مبنای اصالت دلالیت قرآنی است که آن را «ظنی الدلالة» تلقی کرده‌اند! با آن‌که در فصاحت و بلاغت، در بالاترین اوج است.

این خادم کوچک قرآن، تمامی علوم حوزوی منتسب به اسلام را - که نزد بزرگ‌ترین علمای نیم قرن اخیر دریافته‌ام - از آغاز در حاشیه‌ی قرآن قرار داده و رفته رفته به اختلاف وسیع این علوم با قرآن پی برده‌ام، و بسیار شده که با علمای بزرگ گفت‌وگو کرده‌ام و حتی یک‌بار هم محکوم نشده‌ام، و نوعاً معترفند که علوم و معارف قرآنی در حوزه‌ها چندان اصالتی ندارد. و معتقدم که مهمتر از انقلاب سیاسی مرحوم امام، بایستی انقلاب قرآنی در همه‌ی ابعاد علمی، سیاسی و... تحقق یابد. اینجانب ادله‌ی اسلامی را ویژه‌ی قرآن و سنت می‌دانم و محور اصلی هم در این میان «قرآن» است، زیرا خدای متعال می‌فرماید: (و اتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لا تبدل لکلماته و لن تجد من دونه ملتحداً) (کهف/۲۷) و بخوان، و پیروی کن آن‌چه را از کتاب پروردگارت: (قرآن) به‌سویت وحی شده، هرگز هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای آن نیست و هرگز به جز قرآن پناهگاهی (رسالتی و وحیانی) نتوانی یافت.

بنابراین آیه‌ی مبارکه، مسلمانان نیز به پیروی از وحی الهی به پیامبر گرامی ﷺ هیچ مرجع و پناهگاهی به جز قرآن نخواهند داشت که اگر حدیث متواتری نیز در دست باشد در صورت مخالفت با نصّ و یا ظاهر

مستقرّ قرآن مردود است، حتی اگر حکمی هم «ضرورتی اسلامی» داشته باشد نیازمند به اصلی قرآنی است، مگر این‌که قرآن نفی و یا اثباتی درباره‌ی آن نداشته باشد که از باب (اطيعوا الرسول) پذیرفته است، چنانکه اگر «امامان معصوم» هم مؤید چنان ضرورتی باشند تصدیق می‌شود، البته از باب ﴿و أولی الامر منکم﴾ و این روایات قطعی هم برگرفته از حروف مقطعه و رمزی آیات قرآن است، که آیه‌ی ۲۷ کهف، منشأ همه‌ی احکام را از قرآن می‌داند و بس؛ در نتیجه سنت، وحی و یزه‌ای در برابر قرآن نیست.

شهرت و اجماع و إطباق و حتی ضرورت بین مسلمین هم در برابر قرآن نقشی ندارد، زیرا بر پایه‌ی آیه‌ی ﴿قل فله الحجة البالغة﴾ چنانکه حجت‌های اثبات‌کننده‌ی اصل شریعت «بالغه» است، آنها هم که احکام شریعت را ثابت می‌کنند، حجت بالغه‌اند که یا در قرآن، و یا بالاخره در سنت قطعی بیان شده، و هرگز نمی‌توان پذیرفت که خدای سبحان، حکمی از احکامش را در قرآن و سنت ثابت نیاورده باشد، تا ما نیازمند به مانند اجماع باشیم، وانگهی چون نظرات تألیف‌شده‌ی فقیهان، اندک است، به دست آوردن اجماع همگانی نیز محال است. دلیل ظنی هم از دیدگاه قرآن مطرود است که ﴿لاتقف ما لیس لک به علم﴾ نیز هرگز ویژه‌ی اصول دین نیست، زیرا این ممنوعیت غیر علم، پس از احکامی فرعی آمده است، بنابراین ظنّ و گمان هرگز نقشی در احکام الهی ندارد که: ﴿ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً﴾؛ اگر هم کتاب‌هایی اسلامی در حوادثی از میان رفته، علم و قدرت و رحمت الهیه در بیان حجت بالغه‌اش از میان نرفته است. علم رجال هم اگر نقشی داشته باشد خیلی کم‌رنگ است، زیرا جاعلان متونی از احادیث، سندهایی را هم ساخته‌اند

و در نتیجه، احادیثی صحیح‌السند!! برخلاف نصّ یا ظاهر پایداری قرآن، به دست ما داده‌اند. چنان‌که در کتاب «عَوْصُ فِي الْبَحَارِ» حدود یک صد و هشتاد جلد کتاب حدیثی شیعی و سنی را بر مبنای کتاب و سنت نقد کرده‌ایم.

پس محک اصلی شناخت اسلام، تنها قرآن و سنت قطعیه‌ی موافق آن است، و یا لا اقل سنتی علم‌آور که موافق و یا مخالف قرآن نباشد، که استفاد از حروف رمزی است، در نتیجه بسیاری از فتواها و احتیاطات مردود است، و اگر نظراتی فقهی بین فریق اسلامی نمودار است که برخلاف عقل، حسّ، عدل و علم می‌باشد، هرگز پایه‌ی قرآنی ندارد، و مگر ممکن است اسلامی را که بر مبنای دلیل قاطع عقلی پذیرفته‌ایم، با خود این مبنای نخستین مخالفتی کند؟!

مثلاً درباره‌ی مناظره‌ی حضرت صادق علیه السلام با ابوحنیفه روایت جعل کرده‌اند که فرضاً آن حضرت ضمن نهی از قیاس باطل، مبادرت به رد قیاس اولویت قطعیه نموده! و مثلاً به راوی فرموده باشند: اگر یک انگشت زن بریده شود دیه‌اش یک دهم دیه‌ی کامله‌ی مرد است (یعنی صد مثقال طلا) و دو انگشت زن، دو دهمش و سه، سه دهمش، ولی دیه‌ی چهار انگشتش مساوی با دیه‌ی دو انگشت او است!

حال آن‌که اولاً قیاس اولویت قطعیه، قیاسی کاملاً صحیح است و مطابق با کتاب و سنت و عقل همه‌ی عقلاست، ثانیاً آیا می‌توان پنداشت که چهار، از نظر حساب و ارزش از سه کمتر و با دو برابر باشد؟! قرآن هم پس از بیان تفاوت دیه‌ی زن و مرد با آیه‌ی ﴿وَالْمَرْءُ حَقُّ صَاحِبِ﴾ دیه‌ی اعضای زنان را متناسب با دیه‌ی کامله‌ی آنان و دیه‌ی اعضای مردان را نیز متناسب با دیه‌ی کامله‌ی آنان مقرر فرموده‌است،

و نیز در باب ارث زنان از شوهران، اکثر قریب به اتفاق فقهای شیعی، زنان را از اموال غیر منقوله به جز قیمت بنای خانه‌ی مسکونی محروم نموده‌اند، با آن‌که بر حسب نصوصی قرآنی هرگز چنان محرومیتی وجود ندارد، زیرا آیه‌ی ۱۱ و ۱۲ سوره‌ی نساء، تنها وصیّت و دین را از «مَا تَرَكَ» مورث استثنا کرده و این حکم را برای میراث مرد و زن مکرراً بیان فرموده است که: ﴿... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ...﴾، ﴿... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ...﴾ و لَهْنُ الرَّبِيعِ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الْفَنْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ که مکرراً تنها مورد وصیت و دین را - برای زنان همچون مردان - استثنا زده است و دیگر هیچ.

روایات اسلامی هم در این باره گوناگون است، اکثریت فقهای ما تنها به روایاتی استناد کرده‌اند که هم برخلاف قرآن است و هم برهان موجود در آنها برخلاف کل موازین عقلی و شرعی است. مثلاً در روایاتی برای محرومیت فوق‌الذکر چنین استدلالی آورده‌اند: «چون زن، داخل نسب اصلی مرد نشده پس از اصل میراث ارث نمی‌برد!» در حالی که عکسش نیز چنان است. یعنی چون مرد هم داخل اصل نسب زن نیست پس مانند او از اصل میراث ارث نمی‌برد!

و در روایاتی دیگر این‌گونه آمده: «چون زن بیوه ممکن است ازدواج کند و سپس با شوهر دوّمش به خانه‌ی میراثی شوهر اوّل برود و حق دیگران را غصب کند از عین خانه محروم است!» حال آن‌که مگر مرد پس از فوت همسرش، در ازدواج بعدی فعّال‌تر از بیوه نیست؟ و در غصب هم مگر از زن نیرومندتر نیست؟ وانگهی چرا در صورتی که شوهر

نکند همچنان ازین بخش میراث محروم است. پس بر مبنای دلیل این روایت، اگر زن با آن دو احتمال از قسمت‌های اصلی «میراث» محروم باشد، مرد باید محرومیتی بیشتر داشته باشد.

و یا در قضیه‌ی «عاقله» که بر مبنای فتاوا، اگر شخصی بالغ بدون تعمد کسی را کشت، خونبهای مقتول بر عهده‌ی عموها و دایی‌های قاتل است هر چند اینان نوجوان بی‌ثروت و وی مسن و ثروتمند باشد! این فتوا هم صد در صد مخالف عقل و بر خلاف نصوص آیاتی از قرآن است.

و نیز در باب قصر نماز و افطار روزه، همان سفر هشت فرسنگی گذشته، مبنای فتوای مشهور است با آنکه لا اقل «مسیره یوم» میزان است یعنی مسافت یک روز مسافرت با وسایل نقلیه‌ی امروزی که خیلی بیشتر از هزار کیلومتر است، وانگهی این هم ملاک نیست، بلکه بر حسب آیه‌ی قصر: ﴿إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتَنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ تنها به شرط خوف بر جان و مانند آن، تنها از کیفیت نماز کاسته می‌شود، که امروزه در سفر، هرگز نماز شکسته نمی‌شود و روزه نیز افطار نمی‌گردد.

و درباره‌ی فتوای مشهور لزوم طهارت از جنابت برای ورود روزه دار به صبح رمضان، با رجوع به قرآن می‌بینیم که بر حسب نص قرآنی هرگز چنان قیدی وجود ندارد، زیرا ﴿فَلَا نَبْشِرُكُمْ بِالَّذِينَ آمَنُوا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْكُمْ لِحَيْطَبِ الْاَبْيَضِ مِنَ الْخَيْطَبِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ مباشرت با زنان را همچون خوردن و آشامیدن، تا لحظه‌ای پیش از طلوع فجر جایز دانسته، که دیگر وقتی برای غسل جنابت نخواهد ماند، روایاتی شیعی و روایات سنی هم موافق نص آیه است و تنها چند روایت شیعی که با یکدیگر تناقض هم دارند این طهارت پیش از طلوع فجر را یا واجب و یا شرط صحت روزه می‌دانند.

با بزرگان علما پیرامون علوم رایج حوزوی به ویژه فقه گفت‌وگوهای داشته‌ام، از جمله با مرحوم آیه‌الله‌العظمی حاج سیداحمد خوانساری درباره‌ی ازدواج با زناکاری که توبه نکرده و نمی‌کند، فرمودند: به احتیاط واجب نباید با او ازدواج - اگر چه موقت - کرد، زیرا بدون مانع بودن زن، از شروط صحّت ازدواج است، و گفته‌ی زناکار هم پذیرفته نیست، گفتیم: بنابراین حرمت ازدواج با او اقوی است و نه به احتیاط واجب، وانگهی ﴿حَرَمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ آن را تحریم کرده است و اگر هم روایات در این باره مختلف باشند، تنها آن که با نص آیه موافق است مقبول است؛ فرمودند: شاید آیه‌ای را در نظر داشته‌اند که این حرمت را نسخ کرده، گفتیم: اولاً آیات ناسخ و منسوخ قرآن معلوم است، ثانیاً در آیه‌ی پنجم سوره‌ی مائده که آخرین سوره‌ی نازله می‌باشد، نصّ ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ...﴾ یا کدامی زنان را شرط اصلی ازدواج با آنان دانسته، که یا این آیه شرط مهمتری درباره‌ی عفاف آنان دارد، و یا لا اقل دستی به ﴿حَرَمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ نزده است، بنابراین تا هنگامی که زنی زناپس ثابت نشده حکم عفاف برای وی جاریست. در این جا بود که ایشان طبق نص آیه‌ی تحریم، فتوای قطعی به حرمت ازدواج ناهمسان دادند.

همچنین با مرحوم آیه‌الله‌العظمی گلپایگانی در این باره بحث شد؛ فرمودند: در حاشیه‌ی خطّی «عروه» احتیاط واجب کرده‌ام ولی پس از بررسی دیدیم که فتوای ایشان احتیاط مستحب بود. گفتیم: بر مبنای نصّ آیه‌ی تحریم این احتیاطات هم بی‌جاست و طبق دو نص قرآنی این ازدواج ناهمسان حرام است.

مرحوم آیه‌الله‌العظمی خویی هم می‌فرمودند: ﴿لَا يَنْكِحُ﴾ خبر است و نه انشاء پس حرمت نیست، گفتیم اگر خبر است قطعاً دروغ است، زیرا هرگز

مرد زناکار برای ازدواج به دنبال زن زناکار نمی‌رود، و زن زناکار هم در تکاپوی ازدواج با مرد زناکار نیست، پس ﴿لایَنکحُ﴾ انشاء است به لفظ خیر، و چون ﴿حَرَمٌ﴾ و ﴿ذَلِکَ﴾ مذکّرند، مرجع و مشارّالیه آن دو فقط «نکاح» است و نه «زنا» که لفظاً مؤنث مجازی است. و اگر هم بر فرض محال، مرجع ﴿ذَلِکَ﴾ زنا بود! می‌پرسیم: آیا زنا تنها بر مؤمنان حرام است؟! و نه بر کافران و فاسقان؟! بنابراین ﴿حَرَمٌ ذَلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ﴾ نصّ بر حرمت است! فرمودند: از این ﴿حَرَمٌ﴾ غفلت شده و دلیل اول هم درست است.

در باب مسئله‌ی مشهوره‌ی «رضاع»: شیرخوارگی، نوعاً فتوای اکثریت فقها بر این است که اگر پسری از زن شما شیر خورد پسر رضاعی شماست، پس اگر او ازدواج کرد، و سپس همسرش را طلاق داد یا پسر فوت کرد، ازدواج با این زن بر شما حرام است!! در این باره با «مرحوم آیه‌الله‌العظمیٰ خمینی» در نجف اشرف گفت‌وگویی داشتم، ایشان فتوای مشهور را می‌پذیرفتند!! گفتیم: اولاً پسر رضاعی هیچ معنایی ندارد، زیرا حرمت رضاعی فقط در چهارچوب ازدواج است، و آیا ازدواج میان پدر و پسر رضاعی هم ممکن است؟ تا پسر، حرمت رضاعی داشته باشد!! وانگهی ﴿و حلائل ابنائکم الذّین من اصلابکم﴾ حرمت ازدواج را ویژه‌ی زنان پسران صلبی و اصلی دانسته، که در نتیجه چنان پسرانی و «ادعیاء» (فرزندخواندگان) از این حکم بروند، اگر هم بر فرض محال پسران رضاعی وجود داشتند، ازدواج با زنان آنان حرام نیست؛ ایشان پس از گفتن جملاتی کوتاه فرمودند: فتوای مشهور محترم و پذیرفته است، با آن‌که برخلاف آیه است و روایتی هم نیست که آن را تأیید کند!! بالاخره ما مبتلا به اجماع و شهرتیم.

گفتم: ولی در کلّ، موافق با نصّ قرآن و برخلاف فتاویٰ دیگران، حرمت شیرخوارگی در انحصار مادران و خواهران رضاعی است. در باب وجوب اطاعت مطلق از سنّت پیامبر و سیره‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به مرحوم آیه‌الله‌العظمیٰ خویی متذکّر شدم که از جهت اشاره‌ی کتاب و صراحت سنّت، قطعاً غسل جمعه واجب است. پس چرا در این حکم، اجماع و شهرت فقها بر استحباب است؟! فرمودند: ما گرفتار شهرت و اجماعیم! گفتم: این گرفتاری، خلاف کتاب و سنّت است.

در باب زکات ﴿الزّیتون و الرّمّان﴾ که در آیه‌ی ۱۴۱ سوره‌ی انعام در مورد اموال زکوئیه آمده، به دلیل ﴿اتوا حقّه یوم حصاده﴾ نیز مرحوم آیه‌الله‌العظمیٰ خویی عرض کردم: بنابراین زکات به بیش از نه چیز تعلق می‌گیرد. فرمودند: این آیه مکی است و زکات حکمی مدنی است. گفتم: از سی آیه‌ی مکی و مدنی درباره‌ی زکات، شانزده آیه‌اش مکی است. فرمودند: این فقه جدید است! گفتم: این فقه قرآن است و قدیمی‌تر از فقه شماست. با مرحوم آیه‌الله‌العظمیٰ میرزامهدی آشتیانی درباره آیه‌ی ﴿ان من شیء الاّ یسبّح بحمده﴾ گفت‌وگویی شد، فرمودند: این تسبیح، تکوینی است، یعنی نگرش درست در وجود اشیاء ما را به وجود خدای سبحان راهنمایی می‌کند، گفتم: تسبیح تکوینی قابل فهم تمام مکلفان بوده و به آن امر شده است مانند: ﴿قل انظروا ماذا فی السّماوات و الارض﴾ و همچنین در آیاتی دیگر مانند: ﴿افلّم ینظروا فی ملکوت السّماوات و الارض﴾ نگرش نکردن و نیاندیشیدن در حقیقت وجودی آسمان‌ها و زمین - که ذاتاً نیازمند مطلق و فقر محضند - توییح شده است بنابراین تسبیح در آیه‌ی ﴿ان من شیء الاّ یسبّح بحمده﴾ صرفاً تسبیح تکوینی نیست زیرا خدای

متعال در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: ﴿ولکن لا تفقهون تسبیحهم﴾ «لیکن تسبیحاتشان را در نمی‌یابید» و این پاسخ‌گوی شماست، چون خدای بزرگ هرگز مکلفان را به چیزی امر نمی‌کند که ﴿لا تفقهون﴾. نمی‌فهمید، پیامد آن باشد؛ پس با دقت در معنای آیه، این نکته را در می‌یابیم که همه‌ی اشیاء - اعم از جمادات، نباتات و حیوانات - علاوه بر تسبیح تکوینی، هر یک به زبان ویژه‌ی خود، آگاهانه و با اختیار به تسبیح خدای سبحان مشغول هستند ولی ما نحوه‌ی آن تسبیح را نمی‌فهمیم. این فیلسوف بزرگوار در آخر کار نظر مرا پذیرفت.

با مرحوم آیه‌الله‌العظمی‌حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی درباره‌ی تجرّد و عدم تجرّد روح گفتگویی به میان آمد، گفتم: اضافه بر سایر ادله بر انحصار تجرّد به خدا، چرا فیلسوفان به آیه‌ی ﴿قل الرّوح من امر ربّی﴾ برای تجرّد روح تمسک بدین‌گونه جسته‌اند، که روح از عالم امر است، و امر هم ایجاد مجردات است!! با آنکه (امر) در لغت تنها به معنی فرمان، کار و چیز است و آیه‌ی ﴿الاله الخلق والامر﴾ هم پس از خلقت و عرش آمده، که به معنی آفرینش و تدبیر است، پس ﴿الخلق﴾ کلّ آفرینش، و ﴿الامر﴾ کل کار تدبیر آفریدگان است، چنانکه ﴿کل شیء خلقناه بقدر﴾ خلق و آفرینش را مربوط به تمامی اشیاء دانسته، پس در اختصاص خلق مادیات نیست. بعد از سخنانی چند فرمودند: آری آن‌گونه استدلال به قرآن، تعدّی و تفسیر به رأی است، اگر اینان از پیش خود با ادله‌ای که قانعشان کرده به تجرّد روح اعتقاد دارند چرا این عقیده را بر قرآن تحمیل می‌کنند!!

و بالاخره، حتّی با صرف‌نظر از این مباحثات و مناظرات، اگر قرآن محور اصلی علوم اسلامی باشد! بسیاری از نظریات حوزوی مخدوش

است. این یک ایراد بزرگ بر علوم اسلامی! است که یا پایه‌ی قرآنی ندارد و یا بر ضدّ قرآن است! و اشکال دیگر این است که اگر هم احیاناً در اکثر محافل حوزوی، نظری صحیح با بررسی دقیق، مطابق دلیل قرآن و سنّت مطرح گردد، چون برخلاف مشهور است، در کتب منتشره و یا به هنگام اعلان فتوا در رساله‌های علمیه، چهره‌ی دیگری بخود می‌گیرد، از جمله در بحث با مرحوم آیه‌الله‌العظمی‌مرعشی نجفی درباره‌ی اینکه دخانیات روزه را باطل می‌کند یا نه، در جلسه‌ای خصوصی فرمودند: به دلیل حدیثی موثّق، دود مبطل روزه نیست. گفتم: نخست به دلیل قرآن، که فقط خوردن و آشامیدن و مباشرت را مبطل روزه می‌داند و سپس به دلیل روایت؛ - البته بر مبنای قرآن، استعمال دخانیات قطعاً حرام است ولی روزه را باطل نمی‌کند - بعد از آن گفتم: آیا در رساله هم اینگونه مرقوم فرموده‌اید؟ فرمود: به ملاحظه‌ی مردم نه، بلکه آنرا نیز در رساله از مبطلات بر شمرده‌ام!

آنچه نوشتم اندکی از بسیار و مختصری از تلاش مستمرّ نگارنده برای گسترش نهضت قرآنی در سطح جهان است، و البته مشروح این خاطرات و زندگینامه مفصلاً در مصاحبه‌ای هشتصد صفحه‌ای در حال تنظیم است که ان‌شاءالله به چاپ خواهد رسید. به انتظار روزی که معارف قرآن جهانگیر شود، با قیام منتظر منتظران امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف).

قم - محمّد صادقی تهرانی - ۱۵ خرداد ۱۳۸۳ ه. ش

جامعه علوم القرآن / «واحد تبلیغات»

قم - بلوار امین، کوچه ۲۱، پلاک ۷، کد پستی: ۳۷۱۳۹

تلفن: ۲۹۳۴۴۲۵ ؛ نماين: ۱-۲۹۳۵۴۸۰

Address: (No 7 . 21 Alley, Amin Blvd , Qom - IRAN Tel: 2934425

Fax: 2935480-1)

URL: www.forghan.org Email: sadeghi@forghan.org

(University for Quranic studies)

تألیفات حضرت آية الله العظمى صادقى تهرانى «دامت برکاته»

عربى:

- ۱ - الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن والسنة « ۳۰ مجلداً »
- ۳۱ - التفسير الموضوعى بين الكتاب و السنة « ۲۲ مجلداً »
- ۵۳ - الفقه المقارن بين الكتاب و السنة « ۸ مجلدات »
- ۶۱ - عقائدنا
- ۶۲ - المقارنات
- ۶۳ - رسول الإسلام في الكتب السماوية
- ۶۴ - حوار بين الإلهيين و الماديين
- ۶۵ - على و الحاكمون
- ۶۶ - على شاطيء الجمعة
- ۶۷ - فتياتنا
- ۶۸ - أين «الكراسة»
- ۶۹ - مقارنات فقهية
- ۷۰ - تاريخ الفكر و الحضارة
- ۷۱ - لماذا نصلى و متى نقصر من الصلاة؟
- ۷۲ - لماذا انتصرت اسرائيل و متى تنهزم؟
- ۷۳ - حوار بين اهل الجنة و النار
- ۷۴ - المناظرات
- ۷۵ - المسافرين
- ۷۶ - تبصرة الفقهاء بين الكتاب و السنة
- ۷۷ - تبصرة الوسيلة بين الكتاب و السنة
- ۷۸ - أصول الاستنباط بين الكتاب و السنة
- ۷۹ - غوص في البحار بين الكتاب و السنة
- ۸۰ - الفقهاء بين الكتاب و السنة
- ۸۱ - شذرات الوسائل و الوافي «مخطوط»
- ۸۲ - البلاغ في تفسير القرآن بالقرآن
- ۸۳ - غوص في البحار - خطى

فارسی:

- ۸۳ - بشارات عهدین
- ۸۴ - ستارگان از دیدگاه قرآن
- ۸۵ - اسرار، مناسک و ادلهی حج
- ۸۶ - انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق
- ۸۷ - آفریدگار و آفریده
- ۸۸ - حکومت قرآن
- ۸۹ - دعاهاى قرآنى «خطى»
- ۹۰ - حکومت مهدى علیه السلام
- ۹۱ - آیات رحمانی
- ۹۲ - گفت و گویى در مسجدالنبى صلی الله علیه و آله
- ۹۳ - مسیح علیه السلام از نظر قرآن و انجیل
- ۹۴ - خاتم پیامبران
- ۹۵ - سپاه نگهبانان اسلام
- ۹۶ - مفت خواران
- ۹۷ - قرآن و نظام آموزشی حوزه «جزوه»
- ۹۸ - قضاوت از دیدگاه کتاب و سنت
- ۹۸ - حکومت صالحان یا ولایت فقیهان «خطى»
- ۱۰۰ - ماتریالیسم و متافیزیک
- ۱۰۱ - مفسدین فی الارض
- ۱۰۲ - نماز جمعه
- ۱۰۳ - نماز مسافر با وسایل امروزی
- ۱۰۴ - پیروزی اسرائیل چرا و شکست آن کی؟
- ۱۰۵ - برخورد دو جهان بینی
- ۱۰۶ - حقوق زنان از دیدگاه قرآن و سنت
- ۱۰۷ - رسالهى توضیح المسائل نوین (تألیف سال ۱۳۶۸)
- ۱۰۸ - فقه گویا
- ۱۰۹ - مسافران (نگرشی جدید بر نماز و روزه مسافر)
- ۱۱۰ - توضیح المسائل نوین (تألیف سال ۱۳۷۳)
- ۱۱۱ - ترجمان قرآن (ترجمه و تفسیر فارسی مختصر قرآن)
- ۱۱۲ - تفسیر فارسی پنج جلدی